

Khavara



Khavaran is not Iran's sole mass graveyard; it is the best known of such graveyards.

VOL . 4 NO .10

Organization for the Defense of Political Prisoners of Iran

Summer 2002

Charter Of Organization for the Defense of Political Prisoners of Iran (ODPP)

Preamble

ODPP is a democratic organization that campaigns for the release of all Political prisoners regardless of their race, ethnicity, gender, religion, belief and nationality.

Principles and Objectives

Section1: Principles

- 1.1 No one should be subjected to torture or **Execution**, under any circumstances.
- 1.2 Every person should be free to choose any ideology or way of thinking, and no one should be imprisoned because of her/his beliefs or ideas.
- 1.3 Every person must be free to express her/his ideas or opinions without fear of imprisonment or persecution.
- 1.4 ODPP does not accept any government funding and does not collaborate with any governments, parties, groups, and/or individuals who have been involved in the suppression of people.

Section 2: Objectives

- 2.1 To expose the brutality of torture and executions, in order to put an end to these violations of human rights.
- 2.2 To struggle toward the unconditional freedom of all political prisoners.
- 2.3 To expose the arrest, incarceration, torture and execution of political prisoners in the Islamic Republic of Iran.
- 2.4 To expose the terrorist activities of the Islamic Republic of Iran.
- 2.5 To organize an international conference to explore and expose human rights violations in Iran prisons.

This Tuesday the 22nd day of the 4th month of 1997th year at the city of Toronto, Ontario Canada

پاره ای از شعر

آخر بازی

احمد شاملو

تورا چه سود از باغ و درخت
که با یاسها
به داس سخن گفته ای.
آنجا که قدم بر نهاده باشی
گیاه
از رستن تن می زند
چرا که تو
تقوای خاک و آب را
هرگز
باور نداشتی.

فغان! که سرگذشت ما
سرود بی اعتقاد سربازان تو بود
که از فتح قلعه‌ی روسپیان
باز می آمدند
باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد،
که مادران سیاه پوش
— داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و باد —
هنوز از سجاده‌ها
سر برنگرفته اند



محاكمه‌ی سران رژیم ایران

دارد. این کمپینی است که باید به آن پیوست و آن را تقویت کرد.

فاکت های ضمیمه:

* بعد از جنگ دوم و پیروزی نیروهای متفقین بر متحدین و در راس آن آلمان، (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹) رهبران آلمان و ژاپن به دادگاههایی که توسط متفقین تاسیس شده بود فراخوانده شدند. مهمترین آن دادگاه نورنبرگ - آلمان - بود که طبق قرار داد های بین المللی، مثل توافقات لندن (۱۹۴۵)، تریبونال بین المللی رسیدگی به جنایات جنگی را برپا کرد و مجرمین جنگی در جبهه شکست خورده متحدین را محاکمه کرد.

این قرار داد جرایم را اینطور دسته بندی می کند: ۱- جنایت علیه صلح ۲- جنایت جنگی ۳- جنایت علیه موازین بشری * در اکتبر ۱۹۴۵ تعداد ۲۴ نفر به جرائم مختلف از جمله عمل آگاهانه، یا تحریک برای راه اندازی خشن جنگ، نابودی گروه های نژادی، مذهبی، کشتار و بد رفتاری با زندانیان جنگی، کشتار و بد رفتاری و دیپورت برای کار بردگی در کشورهای تحت اشغال آلمان، محاکمه شدند. ۱۲ نفر به اعدام محکوم شدند، ۷ نفر به حبس و ۳ نفر آزاد شدند.

* تریبونال بین المللی رسیدگی به جنایات جنگی همچنین، داشتن برنامه و تحریک جنگی خشن، را هم جرم شناخت.

عراق کرد، جزو قواعد جنگ شده است. هیچ مرزی اهداف نظامی را از شهر های محل سکونت انسانها جدا نمی کند. قوانین و نهادهای بین المللی با این روند همراه اند. این همراهی بیش از آنکه در محتوا و بند های قانونی مجازات مجرمین جنگی صورت بگیرد، در کاربرد این قوانین و نهادهای صورت می گیرد.

به موضوع برگردیم. محاکمه سران رژیم امری سیاسی است. آن شرایط سیاسی که در آن بتوان تصور کرد که چنین دادگاهی بطور واقعی برگزار شود، روزی است که این هیولای مشرف به موت در قدرت نباشد. روزی است که این طاعون به نیروی مردم از مسند قدرت به زیر کشیده شده باشد و مردم ایران تماما قدرت را بدست گرفته باشند. روزی که دادگاههای مردمی در ایران برای محاکمه جانیان، کمترین جایی برای «گذشت» و «بخشش» تریبونال های بین المللی نگذارند.

بی تردید برای نزدیک کردن آن روز، جدیت، کار و فعالیت سیاسی و حقوقی و فرهنگی توسط احزاب سیاسی، نهادهای حقوقی، شخصیت های بشر دوست، وکلای مترقی و ... در کمپین محاکمه سران رژیم همین امروز حیاتی است. این کمپینی سیاسی و نه حقوقی است که در خدمت فراهم کردن شرایط و ملزومات سیاسی تحقق این پروژه عدالتخواهانه قرار



تحت این قانون، تریبونال بخاطر جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت، با شواهد فوق العاده خشن، توحش و تروریسم سیستماتیک، دولت آلمان را مجرم شناخت.

بعد از دادگاه اول نورنبرگ، ۱۲ دادگاه دیگر برگزار شد که طی آن، ۱۸۵ نفر مجرم محاکمه شدند. تعدادی از مجرمین به اعدام محکوم شدند، ۱۲۰ نفر به حبس و ۳۵ نفر آزاد شدند.

* تریبونال دیگری در توکیو برگزار شد. در ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ تریبونال رسیدگی به جنایات جنگی خاور دور برگزار شد و از ۲۸ مجرم، ۷ نفر به مرگ محکوم شدند، بقیه به جز دو نفر به حبس مادام العمر محکوم شدند.

* تریبونال های زیاد دیگری توسط حکومت هایی که سرزمین شان توسط آلمان یا ژاپن طی جنگ دوم اشغال شده بود نیز، برگزار شد.

محاكمه‌ی سران رژیم ایران

قوانین بین‌المللی نه! آیا رئیس هیچ دولتی در قدرت را محاکمه می‌کنند؟ به دستهای رئیس هیچ دولت جنایتکار و فاشیستی تا زمانی که نماینده اش در سازمان ملل نشسته است، دستبند می‌زنند؟ نه، قوانین بین‌المللی در مورد جنایتکاران جنگی معمولا شکست خوردگان در دعوی قدرت را محکوم و محاکمه می‌کنند. واقعیت این است که رئیس هر دولت جنایتکاری که قرار باشد در این دادگاهها حاضر شود، اگر متحد غرب نباشد اول سرنگونش می‌کنند، بعد محاکمه اش می‌کنند. مثال میلوسویچ! و اگر متحد غرب باشد، دستانش پاک می‌شود. اگر متحد غرب باشد که توسط مردم به زیر کشیده و سرنگون شده است (مثل مورد پینوشه که خارج از اراده غرب دستگیر شد)، هنوز در آغوش غرب جا دارد و مشمول انواع و اقسام تخفیف‌ها می‌شود.

خلاصه اینکه، با همان مفاد توافقات بعد از جنگ دوم، که سران رژیم نازی را بعنوان جنایتکاران جنگی محاکمه کردند می‌باید سران متفقین، روزولت و خوشچف و دوگل را هم بعنوان جنایتکار جنگی محاکمه کرد. اینها برلین با ساکنین بی‌گناهِش را تماما بمباران کردند. کسی بخاطر هیروشیما و ناکازاکی سران دولت آمریکا و روزولت را جنایتکار جنگی نخواند! برعکس این قتل عام وحشیانه و بی‌نظیر در تاریخ زندگی بشر، برگ برنده و افتخار آفرین آمریکا در توافقات بعد از جنگ بود. چون آمریکا در جبهه پیروز قرار داشت.

اجازه بدهید برای روشن تر شدن جوانب مختلف قضیه کمی به عقب برگردیم.

تا قبل از قرن بیستم، کشتن مردم غیر نظامی (سیویل) فاجعه بود. کشتار نادر شاه و حمله مغول به شهرها بخشی از تاریخی بود که همیشه به آنها بعنوان فاجعه و توحش رجوع می‌شد. رفتار «بخشنده» با اسرا و مجروحین جنگی پذیرفته شده بود. تا پیش از جنگ اول در اروپا و آسیا جنگ عموماً جنبه نظامی داشت، جنگ توسط نظامیان و در میدانهای جنگ برپا می‌شد. با شروع قرن بیست و با جنگ جهانی اول، بکارگیری تکنولوژی جنگی، بکارگیری هواپیما و انواع جنگ افزارهای کشنده از راه دور، کشتن مردم سیویل را «قاعد» هر جنگی کرد. جنگ اول، شروع آدم‌کشی از مردم غیر نظامی در ابعاد وسیع و میلیونی بود. از جنگ اول به این طرف سران حکومتها جنایاتی در ابعاد غیر قابل تصور مرتکب شده‌اند که تنها معدودی از آنها مشمول قوانین بین‌المللی محاکمه جنایتکاران جنگی شده است. امروز کشتار اسرا، کاری که آمریکا با اسرای عراقی کرد، کشتار بچه‌ها، کاری که سربازان اسرائیلی می‌کنند، فرستادن بچه‌ها روی مین، کاری که ایران در جنگ با

قوای سیاسی معینی در ایران و در سطح جهان است. شرایط سیاسی تحقق محاکمه سران رژیم باید فراهم شود. درک این مسئله ذره‌ای از فوریت و ضرورت کار کمپین را کم نمی‌کند. طبعاً کمپین محاکمه سران رژیم نمی‌تواند و نباید منتظر تحقق شرایط سیاسی عملی شدن این محاکمات شود. باید همین امروز دست بکار شد. خود کمپین محاکمه سران رژیم در همه جوانب حقوقی، تکنیکی و افشاگرانه آن، بخشی از ملزومات تحقق آن شرایط سیاسی است که بتوان در دنیای واقعی سران رژیم را به دادگاههای مردمی در ایران کشاند. این بخشی از روند نشان دادن سران رژیم بر صندلی محاکمه در تریبونال‌های بین‌المللی است. آگاه کردن افکار عمومی و فشار هرچه بیشتر به مراجع بین‌المللی، نباید لحظه‌ای به این خاطر که ملزومات سیاسی - عملی محاکمه این جنایتکاران همین امروز مهیا نیست، به تعویق بیفتد.

اما آیا در این راه سند و مدرک کم داریم؟ به اعتقاد من نه! هیچ کجا بیشتر از آرشیو سازمان سیا و اف بی آی در مورد جنایات دولت‌ها مدرک زنده و معتبر ندارد. امروز به عینه می‌بینیم که مدیای رسمی، چگونه بعد از اینکه اسلام سیاسی در خاورمیانه کاربردش را در خدمت به غرب و در راس آن آمریکا از دست داد، فیلم‌های مستند و تکان‌دهنده تهیه شده سالهای هشتاد در افغانستان را به نمایش گذاشته‌اند. فیلمهایی که هرگز قبل از ۱۱ سپتامبر و شروع جنگ تروریست‌ها، پخش نشده بودند. پس مشکل کمبود مدرک نیست.

آیا در این زمینه ابهام و کمبودی در قوانین وجود دارد؟ قطعاً باید قوانین را جامع‌تر، دقیق‌تر و بی‌طرفانه‌تر نوشت. برای تدوین قوانین، حقوق دان پیشرو و بی‌طرف کم نیست. اما در همین سطح، مشکل نارسایی قوانین بین‌المللی هم نیست. با همین توافقات نیم‌بند حقوق بشر و کنوانسیون‌های حقوق زنان و کودکان و اسرای جنگی و ... و با زدن از تبصره‌های دوپهلوی آن، میتوان همه سران حکومت‌ها را از آمریکا تا ایران محاکمه کرد.

اما آیا نهاد‌هایی مثل دادگاه لاهه، واقعا «بی‌طرف» اند؟ قطعاً نه! معمولاً جنایت و تروریسم را وقتی تعریف می‌کنند که در رابطه با ملت‌های دیگر و کشورهای دیگر اتفاق بیفتد. خود قوانین جرائم جنگی هم همین را می‌گوید. از نظر ما و مردم، جانی در حکومت با جانی خارج از حکومت فرقی ندارد. اما برای قوانین بین‌المللی اینطور نیست. برای نهاد‌های دولتی بین‌المللی، دردست داشتن قدرت سیاسی و حکومت نوعی مصونیت آدم‌کشی صادر می‌کند. آیا جنایت و جرم و ترور وقتی از طرف دولتها صورت بگیرد، جرم است؟ طبق

محاكمه سران رژيم ايران، ملزومات و شرايط آن

ثريا شهابي

shahabi_99@yahoo.com

و محاکمه می نشانند و مجموعه فاکتورهای سیاسی دیگری عمل می کند تا کسی را جنایتکار جنگی بنامند. همه می بینند که نهادهای بین المللی دولتی، بیشتر چون وسیله ای در دست اتحاد غرب به سرکردگی آمریکا عمل می کند. این نهاد ها غالبا ابزاری هستند که قدرتهای سیاسی و اقتصادی جهان، در تسویه حسابهای سیاسی و بین المللی خود از آن استفاده می کنند. اما با این وجود باید از این ابزارها استفاده کرد و میتوان از آنها استفاده کرد. باید به مراجع بین المللی فشار آورد که طبق قوانین برسیمت شناخته شده خودشان، سران رژیم ایران را بعنوان جنایتکار بشناسند. با این مقدمه چند سؤال پایه ای را مطرح میکنم. و در ادامه سعی می کنم که پاسخ خودم به آنها را بدهم. به اعتقاد من در این زمینه پایه ای ترین سئوالات از این قرار است:

* آیا محاکمه سران رژیم ایران امری حقوقی است؟

* آیا اسناد و مدارک کافی در مورد ابعاد جنایات رژیم کم

است؟

* آیا کمبود قوانین بین المللی و کارکرد دادگاههای بین

المللی مانع اصلی اجرای محاکمه سران رژیم است؟

* آیا نهاد هایی مثل دادگاه لاهه، واقعا «بی طرف» اند؟

* آیا تریبونال های بین المللی، همه محرمین در سطح سران

کشورها را محاکمه می کنند؟

به اعتقاد من جنبه حقوقی این محاکمه قطعا اهمیت خود را دارد. اما مشکل این نیست که گویا ما به اندازه کافی حقوقدان مترقی و بشر دوست و مصر در پیگیری پرونده جنایات رژیم اسلامی، نداریم. مشکل این نیست که «ابهامات» و کمبود قوانین بین المللی و کارکرد دادگاههای بین المللی مانع اصلی در جریان محاکمه سران رژیم است. مشکل این نیست که سند و مدرک در مورد ابعاد جنایات رژیم کم است و مراجع بین المللی در این مورد «ناآگاهاند». مسئله این است که محاکمه سران رژیم متکی به یک سری پیش شرط های سیاسی و توازن

مطلب زیر، متن سخنرانی ثریا شهابی در میزگرد بحث و گفتگوی سازمان دفاع از زندانیان سیاسی در تورنتو است که در اکتبر ۲۰۰۱ تحت عنوان محاکمه سران رژیم، در دانشگاه تورنتو برگزار شد.

محاکمه سران جمهوری اسلامی در یک دادگاه بین المللی بی تردید خواست اکثریت مردم ایران و خواست همه ما است. هر تلاشی در این زمینه قابل احترام و ارزش است. اما محاکمه سران رژیم امروز، بطور واقعی بیشتر یک کمپین سیاسی است. کمپینی که من قویا با آن همراهم. این کمپینی سیاسی است، هرچند که جنایات رژیم جرایم جنایی است.

مقدمتا بگویم که ما اساسا به جرم سیاسی اعتقادی نداریم. جرم سیاسی از ممنوعیت یک نوع تفکر سیاسی ناشی می شود. برای ما سوسیالیست ها و کمونیست ها که به آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان معتقدیم، جرم سیاسی معنایی ندارد. ما معتقدیم که داشتن هر عقیده ای، حتی ضدبشری ترین عقاید تا آنجا که به حوزه تفکر و بیان برمیگردد، نباید ممنوع باشد. معتقدیم که جرم زمانی اتفاق می افتد که ارتکاب آن موجب سلب حق دیگری می شود. معتقدیم که صرف اعتقاد به ارزشهای معین و تفکر خاصی، به خودی خود نباید جرم باشد. سیاسی دانستن جرایم سران حکومت اسلامی، ارفاق بزرگی به دو دهه آدمکشی آنها است.

بهرجهت تشکیل دادگاههای جزایی محاکمه سران رژیم اسلامی ایران، یک پروژه عدالتخواهانه است که خواست دو نسل از مردم ایران است. طبعاً در این راستا باید از هر وسیله ای، حتی دادگاه لاهه و قوانین بین المللی استفاده کرد. هرچند که این نهاد ها و قوانین بطور واقعی همه «جنایتکاران جنگی» را محاکمه نمی کنند. واضح است که این نهادها بسته به اینکه «جنایتکار جنگی» عضو و همراه ناتو هست یا نه؟ متحد غرب هست یا نه؟ کسی را جانی معرفی می کنند و بر صندلی اتهام

یکی از هزاران

از دیده ها و شنیده های پدری در جستجوی پسر

را خرج بدهد. ببخشیدش اشتباه کرده، اجازه بده او را ببرم ...". دلم می ترکید. دیگر طاقت نداشتم. بیچاره فکر می کرد هرکس لباس نوئی بتن دارد و کیفی در دست، مثلاً رئیس دادگاه است یا کارهای است. رویش را به آسمان کرد و دو دستش را به طرف آسمان گرفته و فریاد می کرد. آنچنان محکم دو کف دستش را به صورت می کوبید که صورتش مثل لبو قرمز شده بود. زندهای دیگر دستهای او را گرفتند و در حالی که خود می گریستند او را در بغل نگه می داشتند. اما او سرش را بی قرار به این طرف و آن طرف حرکت می داد و حقیقتاً لحظه ای آرام نداشت. بلند می گریست و می گفت: " بابا جان رحیم را بده. به این بچه ها رحم کن. رحیم را بده." دست پاسدارها را محکم می گرفت و می بوسید و فریاد می کرد. پدر زندانی که عینکی و کوتاه قد بود مرتباً او را از این اعمال باز می داشت ولی زن او را به کناری می زد و می گفت: " تو چه کار داری. تو که بچه بزرگ نکرده ای. رحیم را می خواهم ببرم خانه. خدایا رحیم. امام رضا رحیمم. امام حسین رحیم. فاطمه زهرا رحیم. نوجوانم. " بی هدف، مکرر مداوم و بدون خستگی تکرار می کرد. جوان محکوم به اعدام عذر می خواست و چشمش به اطراف می گشت. با تک تک افراد دوباره دست داد و کودکان و نوجوانان را غرق بوسه می کرد. از آخوند جوان هم تشکر کرد و می گفت: " قسمت چنین بود. بالاخره روزی آدم باید بمیرد. بالاخره بعد از چهل سال دیگر که باید بمیرم. بگذار حالا بمیرم و با هدف." با راننده میینی بوسی هم که این عده را آورده بود دست داد و تشکر کرد. به پدر که رسید او را بغل کرد و گفت: " مرا ببخش، آرزو می کنم برادرانم نبودن مرا برای تو جبران کنند." در میان های های گریه زن و نوجوانان، پدر ناگهان به زمین افتاد. جوان او را در بغل کرد و در گوشه دیوار نشانده؛ و مادر را بغل گرفت. مادر دست او را می لیسید. صورتش را از صورت او بر نمی داشت و می گریست. جوان مغموم سعی می کرد از تأثیر خود جلوگیری کند. پاسدارها با قیافه میبوت این صحنه را می نگریستند. مادر فرزند را رها نمی کرد. دست او را می کشید که بیا برویم خانه. به آخوند می گفت: " من خودم ضامن هستم. از خانه نمی گذارم بیرون برود. " آنچنان این مادر ضجه می زد که همه می گریستند. من هم در گوشه دیواری می گریستم. پاسداران به همه تکلیف می کردند که بس کنند ولی فایده نداشت. بالاخره به جوان گفتند که خدا حافظی را تمام کند. مادر دامن جوان را ول نمی کرد. پدر سعی می کرد مادر را از او جدا کند. جوان مادر را منع می کرد ولی بالاخره طاقت نیاورد و اشکش جاری شد. خود را به زحمت از مادر جدا کرد. عقب عقب گام بر می داشت. نگاههایش سراسر وجود مرا مرتعش می کرد. تا لحظه ای که به پله های زیر زمین رسید نگاهش را از مادر، پدر و عزیزانش برداشت.

روی یکی از نیمکت های دادگاه انقلاب اسلامی در شهرستان نشستیم. ردیف در ردیف تابلوهای دادیاری با شماره های مختلف روی در اتاقها آویزان است. در اتاق که باز می شود در گوشه آن، دو یا سه میز دیده می شود و پشت هر یک از این میزها جوانان ریشو نشسته اند که همان دادیاران و در اصل بازجویان هستند. آخوند جوانی به اتفاق یک مرد جوان از جلو من رد می شوند و وارد اتاق حاکم شرع می شوند. لای در کمی باز است. می شنوم که آخوند جوان آمده تا از حاکم شرع بخواهد که آخرین ملاقات را به کسان مرد جوان (زندانی) که باید اعدام شود، بدهد.

در بیرون سالن در داخل حیاط که پنج پله پائین تر از این سالن است تعدادی نزدیک به ۳۰ نفر از پیرزن و پیر مرد تا بچه های شیرخواره جمع شده اند. آخوند به اتفاق مرد جوان از اتاق خارج شدند. ده دقیقه بعد از رفتن آنها ناگهان صدای شیون حیاط را پر می کند. به همراه چند نفر که در راهرو هستند به صدای این شیون به بیرون کشیده می شویم. چند پاسدار می دوند و از رفتن ما جلوگیری می کنند. من بر میگردم ولی در راهرو طبقه وسط پنجره ای مشرف به حیاط وجود دارد. تابستان است و پنجره باز. به حیاط چشم می دوزم: زنی تقریباً چهل ساله که بچه ای به پشت بسته دو دستش را به گردن جوان بلند بالا و لاغری که لبخند غمناکی به لبانش دارد انداخته و به شدت می گرید. در کنار او مردی در حدود ۴۵ ساله یک دست این جوان را در دو دست گرفته و می بوسد و آرام آرام اشک می ریزد. از فرصت آرامش استفاده می کنم و به پائین می روم. سه نفر پاسدار بطور متفرق ایستاده بودند و این منظره را می نگریستند. پیر مرد و پیر زنی ۶۰ و ۷۰ ساله دست دیگر جوان زندانی را که حدوداً بیست و دو ساله به نظر می رسید می بوسیدند و به صورت خود می مالیدند و می گریستند. چند زن جوان با بچه های شیرخواره که با چادر به پشت بسته بودند از اطراف به محض پیدا کردن فرصتی جوان را غرق بوسه می کردند.

سه نفر جوان ۱۲ تا ۱۷ ساله هم بودند که زندانی آنها را در هر فرصتی پیدا می کرد و از دست افراد فوق‌الذکر خلاص می شد، بطرف خود می کشید و به شدت می بوسید. بالاخره جوان زندانی خود را از این وضع نجات داد و سراغ بقیه افراد رفت و با یک یک آنها دست می داد و روبروسی می کرد. آنها هم مرتباً با دستمال در دست می گریستند. زنی که به گردن او آویزان شده بود با های های بلند می گریست و فریاد و التماس می کرد. یک دفعه جلو آمد و به من گفت: " ای آقا رحم کن تو را به امام رضا رحم کن. " با لهجه ی مازندرانی غلیظ می گفت: " این جوان را با زحمت کشی و مزدوری در مزارع مردم و شالیکاری بزرگ کرده ام. ای آقا این جوان حیف است. پدرش پیر شده، چشمش خوب نمی بیند. عینک دارد. نگاه کن، دیگر نمی تواند کار کند. این نان آور بچه های قد و نیم قد است. این باید به برادرانش خرج بدهد. خواهر کوچکش

درباره‌ی حرکت های تروریستی ۱۱ سپتامبر

به بحث افزود. من می‌پذیرم که با دشمنی دوگانه روبرویم، اما این دشمن دوگانه در واقع، یکی بیش نیست، دو چهره است از دشمنی واحد. (کف زدن حضار).

*عنوان مقاله از خاوران است

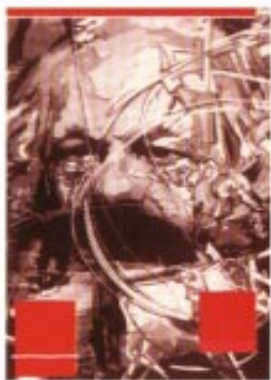
** سمیر امین، اقتصاد دان، مدیر سابق "فروم جهان سوم" (داکار – سنگال) و مدیر کنونی "فروم جهانی بدیل ها". او نویسنده‌ی کتابهای متعددی درباره‌ی نظام جهانی سرمایه داری است.

منتشر شد

کنگره، بین المللی مارکس

(جلد سوم)

دانشگاه پاریس - سپتامبر ۱۹۹۸



A

لژیون

مورد معین مصری، که طی ۴۸ ساعت برای شان کارت سبز (گرین کارت) صادر شده بود و به قاهره برگشته بودند به این خیال که بدین ترتیب از مخصصه فرار کرده‌اند. آن ها در فرودگاه دستگیر و به ایالات متحده بازگردانده شدند، با نامه‌ای از پلیس مصر که روزنامه‌ها بعدا انتشار دادند که مضمون آن تقریبا این بود: «عمال خودتان را که ما می‌دانستیم تروریست‌اند به ما بازگردانده‌اید. محاکمه‌ی آنها با خودتان است نه با ما».

بنابراین بین امپریالیسم و این اندیشه‌ی ارتجاعی که در اسلام سیاسی تجسم یافته، یک همدستی ارتجاعی و فوق ارتجاعی در کار است که باید بر آن تاکید گذاشت. زیرا اسلام سیاسی اگر دموکراسی را نمی‌پذیرد، اگر نسبت به زنان عقب مانده‌ترین و سرکوبگرانه‌ترین رفتارها را دارد، اما جهانی شدن اقتصاد را می‌پذیرد. گفتمان اسلام سیاسی این است که مبارزه را باید به صحنه‌ی فرهنگی - و منحصرا فرهنگی - برد. از نظر اسلام سیاسی جهانی شدن اقتصاد خیلی خوب است و لذا در برابر جهانی شدن فرهنگی است که باید به پا خاست. این گفتمان «طایفه‌گری» ست که هر روز به خورد ما می‌دهند. این همان ایدئولوژی - خیلی مهم آمریکائی- «احترام به گوناگونی‌ها» ست که عرضه می‌شود، ولی همین گفتمان می‌تواند به صورت معکوس هم درآید: برلوسکونی می‌گوید مسیحیان از مسلمانان برترند. مسلمانان اسلام سیاسی عکس این را می‌گویند، در هر دو حالت با یک منطق سروکار داریم، منطقی همدست با اسلام سیاسی. هنگامی که موج آزادی‌خواهی ملی در کشورهای عرب منطقه در اوج بود، یعنی دوره‌ی ناصریم، حزب بعث و بومدین، به رغم محدودیت‌هایی که داشتند، اثری از اسلام سیاسی نبود. اسلام

سیاسی وجود نداشت، نه از این رو که سرکوب شد، بلکه از این رو که مردم برای مشکلات خود راه حلی را از طریق پروژه‌ی ملی پوپولیستی و غیره متطور می‌دیدند. مسلم است که در جامعه، اسلام محافظه‌کار یا ارتجاعی وجود داشت، ولی از موقعیت مهمی برخوردار نبود. اخوان المسلمین هم مانند کمونیستها، مانند بوژوا لیبرالها، مانند همه سرکوب می‌شدند. چون دموکراسی وجود نداشت، اما سرکوب ویژه‌ی آنها نبود از این هم فراتر و حتی برعکس، اخوان المسلمین بسیار به رژیم نزدیکتر بودند تا دیگر مخالفان، چه بورژواها، چه کمونیست ها. برآمد اسلام سیاسی ناشی از خلائی است که از نابودی پروژه‌ی ملی پوپولیستی در اشکال ناصریستی، بعثی و غیره حاصل شده است و نیز از نابودی دو قطب مبارزه‌ی ایدئولوژیک، فرهنگی و سیاسی - با ریشه‌های اجتماعی‌شان - بورژوا لیبرال از یکسو و کمونیستی از سوی دیگر. در این خلا، واقعیت این است که اسلام سیاسی توانست شنوندگانی پیدا کند که قبلا دارا نبود. و درست در همان حال بطور سیستماتیک مورد حمایت قدرت دولتی قرار داشت. سادات را غربی‌ها همچون یک قهرمان معرفی کردند. ولی سادات چه کرد؟ هموست که اسلام سیاسی را، از جمله در شکل تروریستی‌اش و در درجه‌ی اول در داخل کشور، آشکارا مورد حمایت قرار داد و در همان حال، دموکراسی‌های غربی به هیچ رو در نیافتند که این آقا معیارهای دموکراسی را رعایت نمی‌کند. من فکر می‌کنم که این‌ها چیزهایی است که باید

درباره‌ی حرکت‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر

جبهه‌ی مشترکی علیه این «مک‌کارتیسم» که هم در ایالات متحده و هم در سطح جهانی عمل می‌کند، برپا سازند.

می‌خواهم تدقیق کنم که من شخصا - و البته من تنها نیستم - که از جهان عرب و مسلمان نشأت یافته‌ام همواره گفته و نوشته‌ام، حتی به صورت چند کتاب. که با اسلام سیاسی مخالفم و معتقدم که اسلام سیاسی یک دشمن است. دشمن مستقیم خلق‌های عرب و مسلمان، چرا که مجموعه‌ای است از مواضع اساساً ارتجاعی و فوق‌ارتجاعی (جنبه‌ای که بیش از همه به چشم می‌خورد رفتار با زنان است، چنانکه در کلیه‌ی جنبه‌ها چنین است و از جمله غیاب مفهوم دموکراسی و غیره). در اینجا ناگزیرم گواهی دهم که هر وقت ما، مخالفان اسلام سیاسی در کشورهای خود، گامی به جلو برداشتم دیپلماتهای غربی را در نقطه‌ی مقابل خود دیدیم. ما می‌دانیم که دیپلماتهای غرب، به ویژه دیپلماتهای آمریکائی و نیز اروپائی از اسلام سیاسی جانبداری می‌کنند، چنانکه امروز هم به حمایت خود از آن ادامه می‌دهند. نخستین کلام آقای بوش پس از سوء قصدها (۱۱ سپتامبر) این بود که طالبان آدم‌های خیلی خوبی هستند زیرا مثل خود وی مؤمنان خوبی هستند و تنها آقای اسامه بن‌لادن است که دشمن محسوب می‌شود. این تعبیر البته تکرار نشد، زیرا احتمالاً یکی از مشاورانش به او گفته است که این تعبیر انعکاس منفی داشته است. من معتقدم که نظام کنونی از اسلام سیاسی حمایت خواهد کرد و بدان ادامه خواهد داد، هر چند در وضعیت حاضر تا حدی با دشواری مواجه است...

«مضحک‌ترین» (بدبختانه «مضحک‌ترین») نکته این است که آنان که هر روزه به عنوان بدترین تروریست‌ها معرفی می‌شوند کسانی هستند که دقیقاً برعکس، تروریست نیستند. هر روزه از حماس و حزب‌الله به عنوان بزرگترین تروریست‌های اسلام سیاسی نام می‌برند، اما این‌ها تنها دو سازمانی هستند که هرچند به ایدئولوژی اسلام سیاسی تعلق دارند، و من نسبت به آن‌ها به دلیل درک‌های ارتجاعی شان در کلیه‌ی زمینه‌ها، همان اندازه به دیدی انتقاد می‌نگرم که به دیگران، ولی آنها هرگز به هیچ سوء قصدی دست نزده‌اند جز در چارچوب مبارزه با دشمن اشغالگر یعنی اسرائیل. برعکس، گروه‌های اسلام‌گرای الجزایری که توسط ایالات متحده آموزش دیده‌اند (نه فقط با پول آمریکا از طریق عربستان سعودی و پاکستان و در اردوگاه‌های افغانستان که آمریکائیه‌ها به خوبی می‌دانند کجاهاست، بلکه این متخصصین آمریکائی هستند که به آنها قتل و ترور را آموخته‌اند) بین ۵۰ هزار تا ۱۰۰ هزار نفر یا بیشتر را در الجزایر کشته‌اند. تا کنون هیچ کس در دستگاه دولتی آمریکا در این باره اعتراضی نکرده است. حتی دولت‌های عرب به زبان آقایان حریری (نخست وزیر لبنان) یا حسنی مبارک (رئیس جمهور مصر) روزهای اخیر اعلام کرده‌اند که چند سال پیش، وقتی نخستین بمب‌ها در نیویورک، درست در همین برج‌ها منفجر شد و شماری کشته به بار آورد، ما هشدار دادیم که شما تروریست‌های خطرناکی را به دست خود پرورده‌اید.

آن‌ها که آن بمب‌ها را کار گذاشته بودند عرب بودند و در این

دوستان، همپیمانان و خدمتگذاران آن در کشورهای عضو ناتو و غیره به عنوان استراتژی برگزیده‌اند، خود هدف استراتژیکی دارد که عبارت است از در هم شکستن جبهه متحد «مبارزه با بی‌عدالتی اجتماعی و بین‌المللی» که نه تنها پس از سیاتل، بلکه از آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ به صورت نیرویی بالنده درآمده است. طرح نولیبرالی جهانی شده و هژمونی طلبی آمریکا رونق سابق را ندارد. اعتبار آنها از چشم ملت‌ها افتاده و در برابر آن‌ها جنبشی در اشکال مختلف وجود دارد که در سراسر دنیا رشدش روز افزون است. هدف استراتژی آمریکا و ناتو این است که این جنبش را در هم بشکنند و به جای آن جبهه‌ی متحد علیه تروریسم بگذارند. واضح است که استراتژی جبهه‌ی متحد علیه تروریسم تنها یک نتیجه می‌تواند به بار آورد و آن اینکه به تروریسم دامن زند، نه آنکه از آن بکاهد، زیرا تروریسم محصول سرگشتگی و ضعف است. به همان اندازه که نیروهای دموکراتیک و ترقی خواه گسترش یابند و اعتماد به نفس پیدا کنند، وارد نبرد شوند و پیروزی‌هایی به دست آورند، احتمالاتی که همواره برای انحراف وجود دارد و به حاشیه رانده می‌شود و تقلیل می‌یابد. برعکس، به همان میزان که مبارزات علیه نظام ناعادلانه‌ی اجتماعی و بین‌المللی از احراز موفقیت ناتوان بماند احتمال انحراف بیشتر و بیشتر می‌شود. شاید بتوان این امر را البته تا حدی و در زمینه‌ای بسیار متفاوت، با مواردی مقایسه کرد که جنبش‌های آنارشیستی، با اقدامات آنارشیستی و نه فقط فلسفه‌ی آنارشیستی، توانسته‌اند در برابر اشکالی از ضعف در جنبش کارگری خود را اینجا و آنجا تحمیل کنند. بنابراین، امر کاملاً جدیدی نیست.

هدف عبارت است از بدنام کردن و شیطنی قلمداد کردن هرگونه مخالفت با استراتژی نیروهای مسلط ایالات متحده و محافظی که در اروپا و چند کشور دیگر و در درجه اول اسرائیل قدرت رابه دست دارند و شیطنی قلمداد کردن مخالفین به نحوی مستمر و دائمی. این نکته‌ی مهمی است. ایالات متحده جامعه‌ای است که نیازمند امواج مک‌کارتیسم است. آن موج مک‌کارتیسم که ما در سالهای ۱۹۵۰ شاهد بودیم «شیطان کمونیسم» را هدف قرار می‌داد. از این به بعد «شیطان اسلام» است - که مدتیست چنین است - و حتی «شیطان جهان سوم» در کلیت خودش، زیرا انحرافات دیگری در جاهای دیگر، غیر از نزد اعراب و مسلمانان یافت خواهد شد، مضافاً براینکه وضعیت فلسطین یکی از انگیزه‌های اصلی خشم است، اما خشمی ناتوان که با خود اشکالی از مبارزه و انحراف را به همراه می‌آورد. گمان می‌کنم این امر فعلاً - شهودی باشد که بخش قابل توجهی از دستگاه اداری آمریکا، احتمالاً بخش مسلط آن، این نوع «مک‌کارتیسم» را برگزیده است. اکنون مهم این است که بدانیم آیا نیروهای سیاسی اروپائی - چون در اروپا هستیم - و نه تنها چپ، (نیروهائی که تاریخ متفاوتی دارند و با ملت‌ها و افکار عمومی متفاوتی سرو کار دارند، که البته مثل همه جا می‌توانند آلت دست قرار گیرند ولی خیلی کمتر از آنچه در ایالات متحده دیده می‌شود)، آیا اینها به همین دسیسه دچار خواهند شد یا آنکه می‌توانند

در باره ی حرکت تروریستی ۱۱ سپتامبر*

سخنران سمیر امین**

ترجمه: تراب حق شناسی

توضیح خاوران :

از ۲۶ تا ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۱، کنگره ی سوم بین‌المللی مارکس در دانشگاه پاریس برگزار گردید. در حاشیه ی این کنفرانس میزگردی با عنوان "پس از منتهاتان" درباره ی حرکت تروریستی ۱۱ سپتامبر تشکیل شد که در آن سمیر امین، ایو بنو، ایزابل مونال و ژرژ لاییکا شرکت داشتند، در اینجا سخن سمیر امین انتخاب شده است.

صحبت من نسبتاً مختصر خواهد بود، دست کم از این جهت که با آنچه ایزابل مونال گفت کاملاً موافقم و نیازی به تکرار نیست. به عنوان شروع مایلم بگویم که «من آمریکائی نیستم» (اشاره است به عنوان سرمقاله ی لوموند ۱۳ سپتامبر : «ما همه آمریکائی هستیم»). (م) و این کمترین چیز است که می‌توان گفت. من از موضع ضد آمریکائی حرف می‌زنم به این معنا که ضد امپریالیست هستم. پس از سوء قصد هائی که پنتاگون و مرکز مالی نیویورک نیویورک و به گفته ی پرزیدنت بوش، نمادهای «تمدن» را هدف قرار دادند ستولاتی اساسی که برای ما مطرح می‌شوند، به گمان من عبارتند از : استراتژی دشمن، یعنی امپریالیسم و دستگاه دولتی (Establishment) آمریکای شمالی چیست؟ اینکه خطوط کلی استراتژی ما، استراتژی نیروهای دموکراتیک و توده‌ای در جهان چه باید باشد یا چه می‌تواند باشد در باره اش صحبت خواهیم کرد. استراتژی دشمن به نحوی روشن بیان شده است: ایجاد جبهه‌ای متحد علیه تروریسم. اینکه چگونه است و جزئیاتش چیست؟ فعلاً به طور کامل توضیح داده نشده، اما خط استراتژیکی که دستگاه دولتی آمریکای شمالی برگزیده است : ایجاد جبهه‌ای متحد و جهانی علیه تروریسم. به گمان من بازتابی را که چنین فراخوانی می‌تواند داشته باشد نباید دست کم گرفت، نه تنها در افکار عمومی آمریکائیان که غالباً به آسانی آلت دست قرار گرفته‌اند، بلکه حتی در افکار عمومی اروپائیان که احتمالاً آنقدر ساده و سطحی نیستند و نیز افکار عمومی چپ و بالاخره در بین محافل رهبری سراسر جهان. آنان در فراخوان خود از انواع استدلالهایی که می‌دانید استفاده می‌کنند و البته در مواردی هم به سکوت برگزار می‌کنند و درست

همین است که باید برآن تأکید ورزیم یعنی تروریسم دولتی ایالات متحده و اسرائیل که شدیداً خطرناکتر و مستمرتر از تروریسم نوع اخیر است، و اگر شمار قربانیان با آنچه تروریسم اخیر پدید آورده مقایسه کنیم می‌بینیم که هیچ مقیاس مشترکی بین این دو نوع نمی‌توان یافت، البته چنین امری هیچ گونه عذری برای اقدامات تروریستی اخیر ایجاد نمی‌کند. باری، می‌توان از خود پرسید: این جنایت به نفع کیست و بنابراین، چه کسی می‌تواند نقشی در اجرای آن ایفا کرده باشد؟ من فکر می‌کنم که ما نمی‌توانیم و نباید به طور اصولی و به طور کامل این فرض را کنار بگذاریم که مؤسسه‌ای مانند موساد و سیا ممکن است در این قضیه نقشی به عهده داشته باشند، اگر نه در تدارک و به اجرا درآوردن آن به طور کامل، دست کم در ممانعت نکردن از آن، برای آنکه از آن بهره برداری نکنند. هرچند می‌توان گفت که شاید درباره ی میزان خساراتی که می‌تواند به بار آید و جنبه‌های منفی‌ای که می‌تواند برای خودشان داشته باشد، دچار اشتباهاتی شده‌اند. اما این را نباید از محاسبه کنار گذاشت. زمانی که این حوادث اتفاق افتاد من در آفریقای جنوبی بودم و ژورنالیست‌های آفریقای جنوبی این نکته را علناً در رادیو می‌گفتند. ژورنالیست‌های دیگری هم بودند که به خاطر می‌آوردند که موساد تنها ۲۰ سال پس از آنکه خود در معابد یهودیان در کشورهای مختلف بمب کار گذاشته بود، بدان اعتراف نمود. نکته‌ی بامزه، اگر در این باره بتوان چنین گفت، این است که ایهود بارک، نخست وزیر سابق اسرائیل، درست در نخستین ساعات پس از این حوادث در مصاحبه با بی‌بی‌سی با خشم فراوان تأکید کرد که «من می‌دانم چه کسی این کار را کرده، "حماس! رهبران فلسطینی! « ژورنالیست انگلیسی با خونسردی و شوخ طبعی پرسید: «پس شما در جریان بودید؟» بازارک دست‌پاچه شده و جواب داد : «نه، اگر ما در جریان بودیم. به دوستان آمریکائی مان و غیره اطلاع می‌دادیم» و ژورنالیست فوراً گفت: « خب اگر در جریان نبودید چطور می‌دانستید؟»... گمان من براین است که ما نباید تأمل و شاید بررسی و تحقیق را در این باره، تا آنجا که امکاناتمان اجازه می‌دهد، کنار بگذاریم. مسئله‌ی اساسی این است که این جبهه‌ی متحد علیه تروریسم که دستگاه حاکمه نه تنها در ایالات متحده بلکه

منتشر شد

گذاشت. نیستی جز نیستی به بار نمی آورد.

من معتقدم که ما به عنوان فلسطینی می توانیم بگوئیم که از خود امید و جامعه‌ای را بر جا می گذاریم که توانسته‌اند به رغم همه‌ی تلاشهایی که برای قتل شان به کار رفته باقی بمانند. این کم چیزی نیست. اکنون نوبت نسل فرزندان ما - فرزندان من و شماست که با روحیه‌ی انتقادی، با خرد، با امید و با استقامت به فراسوی این مرحله رهسپار شوند.

(منتشر شده در هفته‌نامه‌ی انگلیسی الاهرام - مصر، ترجمه‌ی اتی بین بالیبار از انگلیسی به فرانسوی، لوموند ۱۲ آوریل ۲۰۰۲)

یادداشت مترجم فارسی:

(۱) خانم حنان عشراوی استاد دانشگاه، سخنگوی هیأت فلسطینی در مذاکرات پس از کنفرانس مادرید و سخنگوی کنونی "جامعه‌ی دول عربی"،

خانم لیلی شهید، نماینده (سفیر) تشکیلات خودمختار فلسطین در پاریس؛

دکتر غسان الخطیب محقق فلسطینی که در بیت المقدس زندگی می کند؛

عفیف صافی، نماینده (سفیر) تشکیلات خودمختار فلسطین در لندن.

BARAN

روانشناسی شکنجه



منیره بوادران



با کتابی که در دست دارید همراه من به زندانهای زنان جمهوری اسلامی می آید. با خواندن این کتاب همراه شخصتهای آن دستگیر میشوید و زندان اسلامی را به عنوان یک زن تجربه میکنید. وارد مناسبات و مرزبندی های بین زندانبان میشوید و زندان را نه از بیرون و تنها در رابطه با رژیم بلکه با تمام ابعاد آن لمس خواهید کرد.

از نظر من وجه تمایز این کتاب با دیگر ادبیات مربوط به زندان این است که زندان را از جامعه و زندانبان را از مردم و گرایشات سیاسی در جامعه جدا نمیکند. در این کتاب مسابلی مثل خودکشی بخاطر تجاوز، اعتصاب غذا اعتراض به بودن با زندانی عادی و برخی دیگر از سنتهای اعتراضی از زاویه ای متفاوت ارزیابی شده اند.

زیر بوته لاله عباسی

نسرین پرواز

عنوان از آن دفاع شود. مسئله این نیست که بر سر آن چانه بزنیم یا ماهرانه به مصالحه‌های دست یابیم یا برای خود مقامی دست و پا کنیم. مسئله برای فلسطینی‌ها بر سر این است که به سطح والای قضیه (آرمان) شان ارتقاء یابند و در آن سطح بمانند.

۲ - قدرت اشکال متعددی دارد و شکل نظامی تنها یکی از اشکال آن است؛ اگر دولت اسرائیل از ۵۴ سال پیش تا کنون توانسته است کاری را که تا کنون بر سر فلسطینی‌ها آورده بیاورد، به اعتبار کارزار فکری مستمر و از نظر علمی سازماندهی شده‌ای است که هدف از آن مشروع جلوه دادن اقدامات اسرائیل و سیاه‌نشان دادن اقدامات فلسطینی‌ها و پرده افکندن بر آن‌هاست. اینجا مسئله بر سر برقراری و صیانت یک ارتش نیرومند نیست، بلکه بر سر شکل دادن به افکار عمومی به ویژه در آمریکا و اروپای غربی است. چنین توانایی محصول کار درازمدت است، که به نحوی روشمند بر نکاتی استوار شده که راه را بر یگانگی مواضع اسرائیل و غرب هموار کند و فلسطینی‌ها را به مثابه ی آدم‌های خطرناک و نفرت‌انگیزی معرفی نماید که اسرائیل و در نتیجه "ما" (غربی‌ها) را تهدید می‌کنند. از پایان جنگ سرد، اروپا قدرت خود را در شکل بخشیدن به افکار عمومی از طریق تصویر و ایده‌ها عملاً از دست داده است. این امریکاست که (در خارج از فلسطین) به میدان نبرد بدل شده است. حال آنکه ما هرگز اهمیت کار سیاسی توده‌ای را که به نحوی روشمند سازمان یافته باشد در این کشور (آمریکا) درک نکرده‌ایم تا مثلاً یک آمریکائی عادی، به محض شنیدن واژه "فلسطینی" فوراً به یاد "تروریسم" نیفتد. در صورتی که تنها این نوع کار می‌تواند به معنای دقیق کلمه پیروزی‌هایی را که ما در میدان مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل کسب می‌کنیم حفظ نماید.

بنابراین آنچه مصونیت از کیفر را برای دولت اسرائیل تأمین می‌کند این واقعیت است که هیچ حرکت فکری مدافع ما توانایی آن را ندارد که شارون را از ارتکاب جنایات جنگی، به بهانه ی "مبارزه با تروریسم" باز دارد. وقتی قدرت فریبکارانه و جهانی‌ای را می‌بینیم که مثلاً CNN در برنامه‌های خود اعمال می‌کند و در آن تعبیر "سوء قصدهای انتحاری" را صدارت در ساعت تکرار می‌نماید و مصرف‌کننده و مالیات‌دهنده‌ی آمریکائی را از ترس سر جای خود خشک می‌کند، به خود می‌گوئیم این یک غفلت بخشش‌ناپذیر است که از روشنفکرانی فلسطینی امثال حنان عشراوی، لیلا شهید، غسان الخطیب و عقیف صافیه (۱) نخواسته‌اند که در واشنگتن مستقر شوند و آماده باشند که در برنامه‌های CNN و دیگر شبکه‌های تلویزیونی شرکت کنند تا تاریخ فلسطین را بازگویند و زمینه‌ها و عوامل لازم جهت فهم مسئله را بازسازی کنند و برای بازگویی تاریخ، حضوری معنوی و وزنه‌ای تأمین نمایند که بر ارزش ما بیفزاید، نه آنکه بی‌وقفه از ارزش ما بکاهد این خواست فوق‌العاده‌ای نیست، ولی شرطیست حداقل. در آینده به رهبرانی نیاز هست که این درس ابتدائی سیاست مدرن را در عصر رسانه‌های سمعی و بصری انبوه درک کنند. آن‌ها (رهبران کنونی) این را نفهمیده‌اند و این بخشی از فاجعه کنونی ماست.

۳- در دنیایی که تنها یک ابرقدرت، ایالات متحده آمریکا بر آن مسلط است، اگر با هوشمندی عمیق، این ابرقدرت و تاریخ آن نهاده‌ها و فرهنگ آن را بخوبی شناسیم، بخصوص اگر بر زبان آن مسلط نباشیم، نمی‌توانیم به اقدامی سیاسی به نحوی مسئولانه دست زنیم. وقتی می‌شنویم که سخنگویان ما و دیگر ملت‌های عرب احمقانه‌ترین حرف‌ها را در باره آمریکا بر زبان می‌آورند و خود را در معرض ضربات آن قرار می‌دهند، زمانی با لعن و نفرین آن و زمانی دیگر با استمداد از او و همه با یک انگلیسی‌الکن و معیوب، در برابر این همه بی‌لیاقتی جا دارد که گریه سردهیم. آمریکا یکدست نیست. ما در آنجا دوستان یا دوستانی بالقوه داریم. ما می‌توانیم جامعه‌ی عربی (مقیم آمریکا) و جامعه مهاجران نزدیک به خودمان را آگاهی دهیم و بسیج کنیم بطوری که بتوانند ما را در سیاست آزادی طلبی‌مان یاری دهند، همان کاری که آفریقای جنوبی‌ها در جهان، یا الجزایری‌ها در جریان جنگ آزادی بخش خود در فرانسه کردند. ما باید نقشه و نظم و سازمان داشته باشیم. ما از سیاست عدم خشونت هیچ نفهمیده‌ایم و از آن هم بدتر، از قدرتی که مستقیماً مخاطب قرار دادن اسرائیل ممکن است به ما بدهد هیچ درک نکرده‌ایم؛ همان قدرتی که کنگره ملی آفریقا (ANC) با خطاب مستقیم به کولون‌های (استعمارگران) سفید پوست آفریقای جنوبی و با زبان پذیرش و احترام متقابل از آن استفاده کرد. در برابر سیاست طرد و جنگ اسرائیلی‌ها، ما باید با سیاست همزیستی پاسخ دهیم. این به هیچ رو عقب نشینی نیست. بلکه تلاشیست برای ایجاد همبستگی و منزوی کردن طرفداران پاکسازی، نژاد پرستی و تمامیت خواهان درون ملت‌شان.

۴- مهمترین درسی که ما باید برای خودمان از فاجعه بگیریم چیزیست که کار اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی به ما می‌آموزد؛ این واقعیت که ما ملتی به معنی کامل کلمه هستیم و به رغم حمله‌های وحشیانه دولت اسرائیل علیه تشکیلات خودمختار فلسطین، این جامعه نمرده است. ما یک ملت ایم زیرا جامعه‌ی ما به زندگی ادامه می‌دهد همان گونه که از ۵۴ سال پیش به رغم همه‌ی خشونت‌ها، همه‌ی فراز و نشیب‌های قهر آمیز تاریخ، همه‌ی فجایع هولناک و همه‌ی مصائبی که مردم ما در معرض آن قرار داشته‌اند به زندگی ادامه داده است. این است بزرگترین پیروزی ما بر شارون. او و امثال او یارای آن ندارند که این را ببینند و به این دلیل است که به رغم زور و قدرتی که دارند و غیر انسانی بودنشان، مقصر و محکوم‌اند. ما بر خلاف اسرائیلی‌های نظیر شارون، خاطره‌ی فجایعی را که در گذشته تحمل کرده‌ایم پشت سر گذاشته‌ایم. او به عنوان کسی که اعراب را کشتار کرده، به عنوان یک سیاستمدار ورشکسته که نتوانسته برای مردمش چیزی جز افزایش نا امنی و خطر به بار آورد، خواهد مرد. حال آنکه افتخار یک رهبر سیاسی این است که به جانشینان خود دستاوردهایی را منتقل کند که نسل‌های آینده بتوانند بر اساس آن به سازندگی بپردازند. شارون، موافز (رئیس ستاد ارتش) و دیگر دست‌اندرکاران این کارزار سادیستی رعب و قتل عام چیزی جز قبرستان از خود بر جا نخواهد

فراسوی کشتار

ادوارد سعید

ترجمه : تراب حق شناس

دست آخر شارون مسأله اسرائیلی هاست نه مسئله ما. آنچه از این پس برای ما در درجهی اول اهمیت قرار دارد این است که تمام توان خود را بکار بریم تا علیرغم رنجهای فراوان و ویرانی هایی که یک جنگ جنایتکارانه بر سر ما می آورد به مقاومت ادامه دهیم. وقتی سیاستمداری معتبر و کنار گرفته مانند زبگنیف برژینسکی در تلویزیون اظهار می دارد که رفتار اسرائیل مانند رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی است، می توان تصور کرد که تنها او نیست که چنین نظری دارد و اینکه در آمریکا و جاهای دیگر افراد هرچه بیشتری یافت می شوند که از نقشی که اسرائیل به عنوان پیش قراول قدرت ایالات متحده ایفا می کند سرخورده و حتی متنفراند. اسرائیلی ها بیش از حد خرج بالا می آورند و ایالات متحده را از نظر دیپلماتیک منزوی می کنند و به آبروی ملت آمریکا نزد همپیمانان و شهروندان اش، از نظر اخلاقی زیان های بسیار می رسانند. اما در رنج و اضطرابی که ما امروز به سر می بریم، این نیز مسئله است که بدانیم آیا ما فلسطینی ها خرد و درایتی داریم که بتوانیم بحران را به فرجام برسانیم که برای پروژهی آینده مان مددی باشد؟

پیشنهاد کنونی من هیچ ادعای همه جانبه بودن ندارد، اما ثمری سالها متعهد بودن به قضیهی فلسطین است، آن هم از سوی کسی که هم به دنیای عرب تعلق دارد و هم به دنیای غرب. چهار نکته ای که روی آن تکیه می کنم و با هم در پیوند هستند همی امور را در بر نمی گیرد. سهم ناچیزی است که من در این لحظات دشوار به بحث و تأمل مشترک ارائه می دهم.

۱- خوب یا بد، قضیهی فلسطین صرفاً قضیهی عربی-اسلامی نیست و قضیهی حاد دنیاهای متفاوتی است که خود با هم در کشمکش اند و در عین حال با یکدیگر در هم تنیده اند. اقدام کردن به سود فلسطین مستلزم آگاهی از این پیچیدگی است و تأمل خودمان در جوانب مختلف آن. در این کار ما نیاز به رهبرانی داریم که با کیفیتی عالی از آموزش، هوشمندی و هوشیاری، که از پشتوانهی دموکراتیک گسترده ای برخوردار باشند. باید مانند نلسون ماندلا که در سخن از پیکار خاص خویش هرگز از این نکته خسته نشد، آگاه باشیم که فلسطین یکی از آرمانهای بزرگ اخلاقی عصر ماست و به راستی سزاوار آن است که به همین

هر کسی با فلسطین پیوندی دارد، امروز خشمناک و حیرت زده است. جنگ استعماری همه جانبه ای که اسرائیل اخیراً با پشتیبانی جرج بوش علیه مردم فلسطین به راه انداخته و در آن بی لیاقتی و تضادهای دولت بوش همه را مبهوت کرده است، ظاهراً می رود که ماجرای سال ۱۹۸۲ را تکرار کند. اما این جنگی است که از تجاوزهای پیشین اسرائیل در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۸۲ وخیم تر و خطرناکتر است؛ زیرا امروز جو سیاسی و اخلاقی خشونت آمیزتر و ساده انگارانه تر شده است. رسانه های گروهی اقدام تخریبی خود را با بازتاب روایت اسرائیل از قضایا تشدید کرده اند. آنها با متمرکز کردن انظار بر سوءقصد های انتحاری آن را از زمینهی ۳۵ سال اشغال سرزمین های فلسطینی که حقوق بین المللی را نقض کرده، به دقت جدا می نمایند. «جنگ با تروریسم» همه اخبار را در سراسر جهان تحت الشعاع قرار داده و جهان عرب بیش از هر زمان دیگر بی رمق و دچار تفرقه است.

این ها همه، اگر تعبیر مناسب باشد، تنها به هیجان و افسار گسیختگی غریزی خونخواری شارون دامن زده است. او می تواند شرارت های بیشتری مرتکب شود و همچنان از هرگونه کیفی معاف بماند. اما این، بدان معنا نیز هست که سرنوشت اقدامات وی جز شکست نیست و سرنوشت سیاسی او در معرض تهدید و ورشکستگی است، زیرا سرسختی او در تخریب و کینه توزی هرگز نه به موفقیت سیاسی می انجامد و نه حتی به پیروزی نظامی. کشمکش بین ملت ها از نوع کشمکش بین اسرائیل و فلسطین آنقدر عوامل تعیین کننده در بر دارد که با تانک و هواپیما نمی توان آن ها را نابود کرد و پافشاری شارون در دمیدن در شیپور شعارهای بی معنا علیه تروریسم، هر اندازه هم که ادامه یابد و جنگ با مردم بی دفاع را پیش برد، هرگز نتیجهی سیاسی درازمدتی را که آرزو دارد، به بار نخواهد آورد. فلسطینی ها سرزمین خود را ترک نخواهند کرد و احتمال بسیار دارد که شارون با نفرت تمام از سوی مردم خود طرد شود. تنها طرح او این است که هرچه را به فلسطین و فلسطینی ها مربوط می شود ناپود کند. تمرکز جنون آمیز او روی عرفات و تروریسم هیچ نتیجه ای ندارد جز اینکه حیثیت طرف مقابل اش هرچه بیشتر تقویت گردد و روشن شود که موضع گیری او چقدر کور و اهریمنی است.

بوی گنیدگی و صدای سقوط می آید

به آخر خط رسیده است . خود رژیم هم این را می داند. رژیمهای ارتجاعی به آخر خط که می رسند به اعمال ابلهانه و کوری دست می زنند که پیشتر انجام داده اند و بی نتیجه بوده است ، به مصاحبه کشاندن سیامک پورزند پیرمرد ۷۲ ساله به ضرب شکنجه از موضع قدرت است؟ دستگیری ناصر زرافشان ، وکیل و صدای رسای خانواده های قتلهای زنجیره ای از موضع قدرت است؟ نقش خامنه ای ، هاشمی رفسنجانی ، فلاحیان ، و همپالگهایش در قتلهای زنجیره ای همچنان در پرده ی ابهام است و باید مکتوم بماند. مخفی ماندن محتوای پرونده ی قتلهای زنجیره ای برای رژیم بقدری اهمیت دارد که پیش از این سعید امامی را به پای آن قربانی کرد و حاضر است بهای رسوایی بیشتری را هم بپردازد ، رژیم نمیداند که حکم شلاق زدن حقوقدانی سرشناس که خواسته از حقوق موکلانش دفاع کند در برابر افکار عمومی مردم ایران و جهان رسوایی بزرگی است ؟ و آیا این خود د لیل دیگری بر این نیست که دستان آلوده ی سران جمهوری اسلامی در قتلهای زنجیره ای هم دخالت داشته است ؟

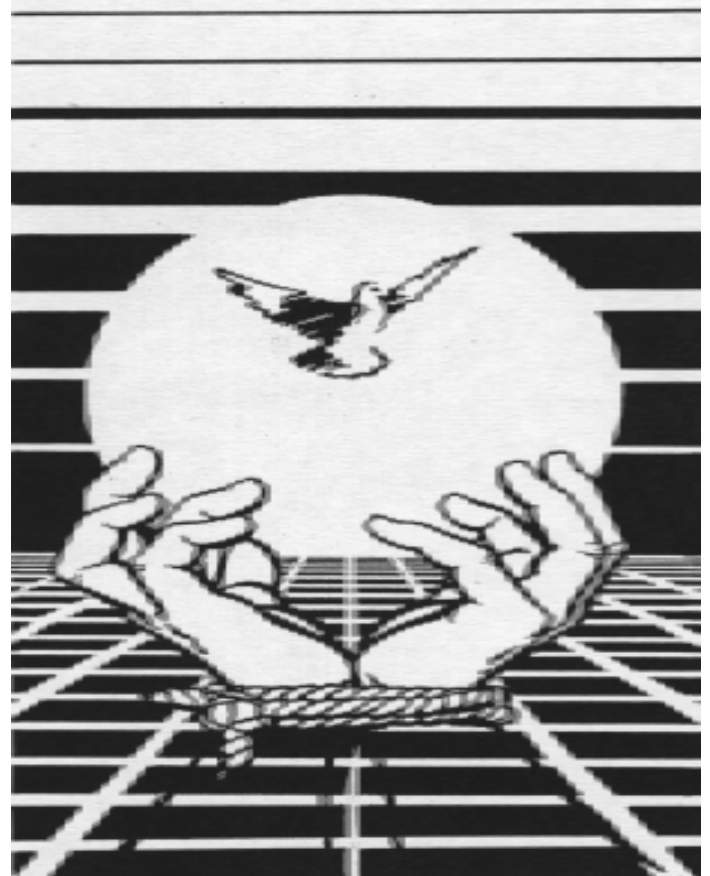
ما همصدا با وجدانهای بیدار مردم ایران و جهان دستگیری ناصر زرافشان حقوق دان مبارز و شکنجه و به مصاحبه کشاندن سیامک پورزند را محکوم می کنیم و خواستار آزادی بی قید و شرط آنها و همه ی زندانیان سیاسی هستیم .

سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران

با کمکهای مالی
خود هرچند کوچک،
به ادامه ی انتشار
خاوران یاری دهید.

گسترش یافته است؛ اما بین موضع مردم و موضع رسمی دولت ها فاصله هرچه گسترده تر شده به حدی که مردم یاد می گیرند پرسش دموکراسی را با تأثیر و کارآئی هرچه بیشتر مطرح کنند. اکنون می توانیم این سخن را تکرار کنیم که فلسطین برای کل ملت عرب همانا اسم شب است. فلسطینی، دیگر تنها نیست، چرا که خورش در رگ های میلیون ها نفر می تپد و فلسطین سر ریز شده از مرزهای خویش، یکی از آرمانهای اخلاقی بزرگ این عصر شده است. این خود نخستین نشانه های پیروزیست. و ما را گزینشی جز مقاومت تا پیروزی نیست. متشکرم."

توضیح خاوران : خاوران شماره ی ۱۰ در شرایطی انتشار می یابد که دولت اسرائیل با حمایت آمریکا و بی اعتنا به تمامی قراردادهای بین المللی ، دور دیگری از سرکوب و کشتار مردم مبارز فلسطین را در دستور کار خود قرار داده است .. ما در راستای همدردی با ملت مبارز فلسطین چند صفحه ی خاوران را به این مسئله اختصاص می دهیم . با سپاس از تراب حق شناس که ترجمه ی پیام محمود درویش و مقاله ی ادوارد سعید را در اختیار ما قرار داد.



سخنی از شاعر بزرگ فلسطین، محمود درویش

فلسطین همانا اسم شب است

ترجمه : تراب حق شناس *

تقسیم زندگی با دیگری ناتواناند.

فلسطین در آتش می سوزد و وجدان جهانی دچار خفگیست و ققنوس از نقش جاودانه‌ی خود هرگز دست برنخواهد داشت، اما به ما مژده می دهد که پس از ادغام واقعیت در اسطوره و بعد از آنکه اسطوره در سرزمین واقعیت با پاهای برهنه به شورش برخاست، دیگر به آغاز فاجعه‌بار خویش باز نخواهد گشت.

ما پیروز خواهیم شد، زیرا عاجز از هزیمت‌ایم؛ و پیروز خواهیم شد زیرا اشغال عاجز از پیروزیست. اشغال هربار در عرصه‌ی نظامی پیروز شد، بیش از پیش در بن بست وجود خود فرو رفت و نتوانست برای اثبات مشروعیت اخلاقی خود حتی یک پاسخ بیابد و هرگاه در اینجا و آنجا صلحی به دست آورد صناعت ترس از گشایش درهای قلعه به سوی افق را تکامل بخشید، لذا به جنگ باز گشت، چرا که جنگ تنها وسیله در دست اوست تا هویت خویش را از خطر گشایش به روی غیر خودی حفظ کند.

گتو غایت اوست و فرهنگ نفرت همانا اصالت است. پس ، چگونه می توان صلح را بر کسی تحمیل کرد که با آن می جنگد و کشمکش را به نقطه‌ی آغازش باز می گرداند.

نسل جوان عرب که در سایه‌ی قراردادهای صلح و پس از آن به دنیا آمده همانا نسلیست که رفتار اسرائیل وی را متقاعد کرده است که گفتمان صلح با واقعیت موجود چقدر در تناقض است. این همان نسلیست که کوچه و خیابان کشورهای عرب را با خشم بر نظام سیاسی عربی که از مجازات اسرائیل به خاطر جنایت های روزمره و مستمرش علیه خلق فلسطین ناتوان است.

پس، خوشا به حال اسرائیل که توانسته‌است مردم کوچه و خیابان عرب را علیه کسانی متحد کند که صلح او را باور می کنند، همچنین خوشا به حال او که با عزت اخلاقی‌اش از وجدان مردمی جهانی که از هر سو احاطه‌اش کرده خود را در جایگاه سزاوارش به عنوان یک دولت نژادپرست و یاغی نسبت به قوانین بین المللی و ارزش‌های انسانی بازیافته است.

چنین است که محاصره شده محاصره کننده را محاصره می کند. فلسطینی، دیگر تنها نیست، یاسر عرفات این شهید زنده، دیگر تنها نیست. با بازگشت مردم کوچه و خیابان عرب به سیاست و بازگشت سیاست به فضای حیاتی خود در جامعه، شعاع وجود فلسطینی

در تجمع بزرگ همبستگی با مردم فلسطین که در روز سه شنبه ۹ آوریل در بیروت برپا شد، شاعر بزرگ فلسطینی محمود درویش، از شهر اشغال شده رام‌الله پیامی تلفنی خطاب به تجمع مزبور فرستاد که ترجمه‌ای از آن را می خوانید.

با سپاس از شاعر گرانمایه نعمت آرم که با خواندن این متن قبل از چاپ، به روانی و زیبایی آن افزود. (ت ح)

"امروز همه درک می کنیم که ما را توان آن نیست که تک و جداگانه به سوی آینده گام برداریم و نیز اینکه دفاع از ملت خودتان، ملت فلسطین ، دفاع تک تک شما از سرنوشت شخصی خویش است.

اینک سرزمین فلسطین است که از فضای جغرافیائی‌اش سر ریز شده است. خون محدود‌ه‌اش را گسترش داده و دیگر مرزی ندارد و خود، روح و معنای گوهر وجود انسانی ما شده است. هم اکنون انسانیت در کلیت خویش، وجدانش را می آزماید و پیکرش را بر صلیب نوین لمس می کند.

بر هر سرزمینی، مسیحی از آن خاک بر می خیزد و به آسمان فراز می شود و تنها از آن رو بار رنج را بر دوش می کشد که رهایی جهان را مژده دهد. دست های رنج نمادهای بزرگ را می سازند، اما فلسطین خواستار چیزیست ابتدائی‌تر، اگر بتواند به سوی آن راهی بیابد.

فلسطین می خواهد تا شور زندگی، چموشی تاریخ وحشی را رام کند؛ مگر نه این است که در فرجام نیک بخشیدن به ثنویت خون و شمشیر خویشتن را به حد کافی آزموده است. فلسطین دیگر بیش از این، مجالی برای پذیرش رسالت های آسمانی ندارد. خدا همه چیز به گوش او فراخوانده است، اما در آن بزهکاری های تجاوزگران امروز نیز یافت می شود که خشم انبیاء را بر می‌انگیزند و زمین را با خون شهیدان مزارآباد می کنند. نه تنها از آن رو که آزادی سیری ناپذیرهمچنان تشنه‌ی خون است، بل به خاطر آنکه ساکنان تانک و خرافات نمی خواهند از آن برون آمده به زندگی طبیعی در آیند. به این دلیل ساده که در زندگی، ما را نیز حقیقت و آن ها از

- باقی نمی‌گذارند. در این‌جا و در این زمان، دیگر همه حکم و فرمان و خشونت و سرکوب است که نه تنها در حق بت پرستان و مشرکان بلکه چنانکه قرآن حکم می‌دهد و تاریخ حکایت می‌کند در باره یکتاپرستان غیر مسلمان نیز آمریت و سرکوب اعمال می‌شود و حتی بالاتر از آن مسلمانانی که گاه مرتکب نافرمانی می‌شوند به عنوان منافق خوانده می‌شوند و احکام و مجازاتهای کافران و مشرکان در مورد آنان شمول می‌یابد.
- بنابراین، یک مسلمان مصلح و انساندوست و طرفدار مدارا تنها هنگامی می‌تواند از عدم خشونت در رابطه با صاحبان ادیان و عقاید غیر اسلامی سخن بگوید که حد اکثر از مراحل اولیه رسالت محمد در مکه و صرف دعوت او به خداپرستی و فضائل اخلاقی فراتر نرود و آن قسمت از قرآن را که در مدینه نازل شده و بطور کلی و به نحوی حاکمیت و اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی ارتباط پیدا می‌کند، یکسره نادیده بگیرد و از ایجاد جامعه‌ی مدنی اسلامی چشم ببوشد. در غیر این صورت هیچ چاره و گریزی ندارد که ترورهای سیاسی جمهوری اسلامی را، که به عنوان «قتل‌های زنجیره‌ای» شهرت یافته، و همچنین کشتار جمعی سال ۱۳۶۷ را نه تنها به عنوان سنت «مدینه‌النبی» بلکه یکی از احکام قطعی و خلل ناپذیر الله، خدای یکتای اسلام، که به صورت مجموعه‌ی آیات آسمانی قرآن تدوین شده، بپذیرد و از آن پیروی کند.
- بگذارید هرچیز معنی واقعی خود را حفظ کند و اگر ما واقعیتی را نمی‌پسندیم آن را به حال خود گذاریم، و از تحریف آن خودداری ورزیم و مردم و مخاطبان خویش را سردرگم نسازیم.
- ۱۳۷۹_۷_۲۷
- ۸_ ر.ک. به ص ۲۷۳ سیره‌ی ابن هشام، ج.۲.
- ۹_ ر.ک. به ص ۴۲ ابن هشام، ج. ۲.
- ۱۰_ ر.ک. به ص ۱۰۴۸ تاریخ طبری، ج.۳.
- ۱۱_ ر.ک. به ص ۱۰۵۰ از همان کتاب.
- ۱۲_ ص ۷۹ سیره‌ی ابن هشام ج.۲.
- ۱۳_ همانجا، ص ۸۰.
- ۱۴_ ۱۵و۱۶ و رجوع شود به سیره‌ی ابن هشام، ص ۸۱.
- ۱۸_ ص ۲۱۷، ۲۳سال، علی دشتی، چاپ آلمان، مهر ۱۳۷۲.
- ۱۹_ ص ۱۴۲ تاریخ تحلیلی اسلام.
- ۲۰_ ص ۸۳ سیره‌ی ابن هشام.
- ۲۱_ ص ۱۸۶، سیره‌ی ابن هشام.
- ۲۲_ همانجا، ص ۱۸۷.
- ۲۳_ بیست و سه سال (رسالت) علی دشتی.
- ۲۴_ ص ۱۰۰۹ تاریخ طبری.
- ۲۵_ ص ۴۹۶. ایسر التفاسیر، الجزء الاول، الدكتور اسعد محمود حومد، دمشق (به زبان عربی با ترجمه‌ی فرانسوی).
- ۲۶_ ص ۲۱۵، کتاب ۲۳سال.
- ۲۷_ ر.ک. به ص ۴۳ ابن هشام جلد دوم.
- ۲۸_ ر.ک. به ص ۳۱۹ و ۳۲۰ همان کتاب.
- ۲۹_ ص ۷۷۳ ایسرالتفاسیر، جلد اول.
- ۳۰_ ص ۲۳، ۱۱۰ سال علی دشتی.
- ۳۱_ ر.ک. به صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ سیره‌ی ابن هشام و ص ۱۱۸۷ تاریخ طبری.
- ۳۲_ ص ۵۰۹ ایسرالتفاسیر. جلد اول.
- ۳۳_ ص ۱۰۸۸ ترجمه‌ی تاریخ طبری، ج.۳.
- ۳۴_ سفر تشنیه، باب ۲۰، آیه‌های ۱۲ تا ۱۴، ص ۳۰۵، عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه‌ی فاسی.
- ۳۵_ ص ۱۷۸ سیره‌ی ابن هشام جلد ۲.
- ۳۶_ این ماجرا تماماً در صفحات ۱۰۰۳ تا ۱۰۰۶ از ج.۳ از تاریخ طبری آمده است.
- ۳۷_ ز.ک. به ص ۱۷۸ و ۱۷۹ سیره‌ی ابن هشام، ج.۲.
- ۳۸_ همان.
- ۳۹_ ر.ک. به صص ۹۹۷ و ۹۹۸ تاریخ طبری، ج.۳. و همچنین به ص ۷۷ از ج. ۲ سیره‌ی ابن هشام.
- ۴۰_ ر.ک. به ص ۱۷۰۹ ایسرالتفاسیر ج.۲.
- * چاپ اول این مقاله در نشریه‌ی (اتحاد کار)، شماره‌ی ۸۲، بهمن ۷۹ چاپ شده است. چاپ دوم آن در خاوران پس از تغییراتی از سوی نویسندگان و با موافقت ایشان انجام گرفته است.
- با سپاس از پژوهشگر ارجمند باقر مؤمنی
- ۱_ نقل از خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری، جلد اول، پیوست ۱۵۲ (شماره صفحه ندارد) اتحادیه ناشرین اروپا، دسامبر ۲۰۰۰.
- ۲_ ر.ک. به صفحات ۲۷۱ و ۲۷۳ جلد دوم کتاب «زندگانی حضرت محمد(ص) ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام، جلد ۱ و ۲ مترجم حجت‌الاسلام سید هاشم رسولی، تهران، کتابخانه‌ی اسلامی، چاپ دوم بهار ۱۳۶۴ شمسی.
- ۳_ ر.ک. به صفحات ۱۱۸۷-۱۱۸۹ از تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، جلد سوم، محمد بن جریر طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۴_ ر.ک. به ص ۳۹۵ و ۳۹۶ ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام، ج.۲.
- ۵_ ر.ک. به ص ۱۳۵، تاریخ تحلیلی اسلام، ج.۱، دکتر محمود طباطبائی اردکانی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸.
- ۶_ ر.ک. به ص ۴۱۱ و ۴۱۲ سیره‌ی ابن هشام ج.۲.
- ۷_ ر.ک. به ص ۱۱۸۸ تاریخ طبری، ج.۳.

کاری دست زنی، زیرا «برای آنان (منافقان) چه آموزش بخواهی و چه نخواهی، به حالشان یکسان است زیرا خدا آنان را هرگز نخواهد بخشید و همانا خدا گروه ناباکاران را راهنمایی نخواهد کرد.» (آیه ۶ از سوره مدنی المنافقون) «چند روز بعد این منافق به یک بیماری گرفتار شد و بمرده» (۴۰).

چنانکه دیده می‌شود حاکمیت اسلامی در یثرب جافتاده و این شهر به عنوان «مدینه‌النبی» تغییر وضع داده، خشونت نسبت به غیر مسلمانها، اعم از مشرک و بت پرست یا یهودی و مسیحی، و ترور فردی و کشتار جمعی آنان نه تنها به امری موجه بلکه ضروری تبدیل شده که می‌تواند با هرگونه حمله و توطئه و بیرحمی نیز همراه باشد، و طبیعی است که هر مسلمان که بخواهد به سنت پیامبر اسلام عمل کند ناگزیر از سرکوب و نابود کردن غیر مسلمانان به هر شکل و وسیله است و بحثی که بعضی از اصلاح طلبان دینی و سیاسی اسلامی این روزها در ایران در محکومیت این روش به راه انداخته‌اند نه تنها ناصحیح بلکه کاملاً خلاف اصول جامعه مدنی اسلامی و سیره نبوی و نص صریح قرآن است.

شک نیست که در قرآن و همینطور در رفتار و تعالیم پیامبر اسلام نه تنها نسبت به یهودیان و مسیحیان، بلکه حتی در مورد مشرکان و بت پرستان نیز نشانه‌هایی از رأفت و نرمش وجود دارد، اما این وضع اختصاص به سالهای اول بعثت و دوران دعوت مشرکان به یکتاپرستی در مکه محدود می‌شود. در این زمان حتی در دوره‌ای نسبتاً طولانی، این دعوت به خود محمد محدود می‌شده است که «بگو خدا یکیست» (سوره ۱۱۲ مکی الاخلاص، آیه ۱) و «بگو پناه می‌برم به پروردگار صبح روشن» (۱۱۳، مکی الفلق) و «پروردگار مردمان» (۱۱۴ الناس، ۱ و ۲) و «از شر شب تار و زنان افسونگر و حاسدان به او پناه می‌برم» (۱۱۳ الفلق، ۳ و ۴ و ۵).

وبعدا برخورد با مشرکان نیز همه سخن از دعوت به تقوی، بی اعتنائی به ثروت و قدرت این جهانی، دستگیری بینویان و ناتوانان و تخلق به اخلاق نیکوست که با ستایش از خدای یکتا، دعوت به پرستش او و بشارت و نوید پرستندگان این خدا به بهشت و آخرت همراه است. در این زمان نه تنها از تحمیل دین و اعمال خشونت به این منظور خبری نیست بلکه گاه در دعوت به پذیرش خدای یکتا هم حتی پیگیری و سماجت وجود ندارد. و گاه چون کافران در انکار خدای یکتای محمد اصرار می‌ورزند سرخورده و دلشکسته می‌گوید حالا که «نه من آن را که شما می‌پرستید پرستش می‌کنم و نه شما آن را که من می‌پرستم می‌پرستید، دین شما از آن شما و دین من از آن من باشد» (۱۰۹، الکافرون، آیه ۶ تا ۴) و به این اکتفا می‌کند که مشرکان برای دعوت او به پرستش بت‌ها به دست و پایش نپیچند.

در چنین اوضاع و احوالی مسلم است که از خشونت نسبت به مشرکان و کافران، و یا بدتر از آن یکتاپرستان و یهود و مسیحی، مطلقاً نمی‌تواند سخنی به میان آید. اما پس از مهاجرت به مدینه و هنگامی که اسلامیان، و در رأس آنها محمد، به قدرت می‌رسند و در مسند حاکمیت می‌نشینند مطلقاً جایی برای دعوت و نرمش

عایشه ام‌المومنین، همسر سوگلی پیامبر می‌گوید: «پیش از آنکه آن زن را به قتل برسانند در نزد من نشسته بود و با من صحبت می‌کرد و... به خنده و گفتگوی با من مشغول بود که ناگاه او را به اسم صدا زدند. او پاسخ داد منم. از او پرسیدم برای چه ترا می‌خواهند؟ گفت می‌خواهند مرا بکشند! پرسیدم برای چه؟ گفت به خاطر جرمی که کرده‌ام. سپس او را بردند و گردنش را زدند. عایشه هروقت این داستان را تعریف می‌کرد می‌گفت: «بخدا هرگز فراموش نمی‌کنم که آن زن با اینکه می‌دانست او را می‌کشند چگونه با خیالی آسوده با من گفتگو می‌کرد و آنطور شادان و خندان بود» (۳۷).

تنها در یک مورد بود که محمد زیر فشار و تهدید یکی از سران مسلمان مدینه از قتل یک طایفه یهودی صرف نظر کرد و آنهم در زمانی بود که هنوز «جامعه مدنی اسلامی» محمد کاملاً جانفیتاده بود. در این باره، طبری در سخن از حوادث سال دوم هجرت - به اعتباری در ماه شوال - از جنگ «بنی قینقاع» یاد میکند که طایفه‌ای از طوایف یهود یثرب بودند. اینان چون به دعوت محمد برای مسلمان شدن تن ندادند دستور محاصره‌ی آنان را صادر کرد و آنان بدون هیچ مقاومتی پس از ۱۵ روز خود را تسلیم کردند. محمد حکم کرد که دستهای همی آنها را بستند و می‌خواست آنها را بکشد» (۳۸). اما عبدالله بن اربی که از سران قوم خزرج و هم پیمان با بنی قینقاع بود از محمد خواست که از کشتار آنان صرف نظر کند زیرا به قول خودش «از حوادث در امان نبود و از آینده بیم داشت». محمد ابتدا زیر بار نرفت اما عبدالله گریبان او را گرفت و گفت: «می‌خواهی ۴۰۰ بی زره و ۳۰۰ زره پوش را، که مرا در مقابل سرخ و سیاه حفظ کرده‌اند، در یک روز بکشی؟» و او افزود که «بخدا رهایت نکنم تا با وابستگان من نیکی کنی». بالاخره محمد در برابر پافشاری عبدالله بن اربی از قتل آنها دست برداشت و به مسلمانان دستور داد: «آنها را رها کنید که خدا لعنتشان کند و او را نیز با آنها لعنت کند». اما در عین حال فرمان داد تا تمام اموالشان را به غنیمت بگیرند و خود آنان را نیز از یثرب بیرون کنند. طبری از قول «ابوجعفر» نقل می‌کند که محمد پس از این حادثه برای نخستین بار «خمس غنایم را برگرفت و چهار خمس دیگر را به یاران خود داد» (۳۹). اما عبدالله بن اربی بعدها به عنوان رئیس منافقان مدینه شهرت گرفت و در موقع مناسب دیگری سوره ۶۳ مدنی «منافقون» درباره او نازل شد. جریان از این قرار بود که در شعبان سال ششم هجرت، پس از غزوه پیامبر اسلام علیه یکی از طوایف به نام بنی مصلیق، کسانی از عبدالله خواستند که نزد محمد برود و از او تقاضای بخشش کند. «اما او روی بگرداند و گفت به من حکم کردید ایمان بیاورم، آوردم، به من حکم کردید زکات بدهم آن را هم دادم. همین مانده که در برابر محمد به خاک بیفتم.» و چون احتمال می‌رفت که در صورت پشیمانی و عذرخواهی عبدالله محمد به توصیه یاران و زیر فشار آنان ناگزیر شود که برای او طلب آموزش کند، خدا مستقیماً پا به میان گذاشت و به پیامبرش اخطار کرد که مبادا به چنین

بن ابی طالب، بنا به بعضی روایات، پهلوانی قابل ملاحظه‌ای از خود نشان می‌دهد. داستان از این قرار است که بنی قریظه، که با محمد پیمان دوستی و همراهی بسته بودند، از همکاری با مسلمانان در جنگ با بنی نظیر، قبیله‌ی دیگر یهودی یثرب (مدینه) خودداری می‌کنند، زیرا پیمان آنها محدود به مقابله و جنگ با کسانی بود که از خارج به مدینه هجوم می‌کردند. مسلمانان به دستور محمد قبیله‌ی بنی قریظه را محاصره می‌کنند و آنها پس از ۲۵ روز بدون جنگ تسلیم می‌شوند. اما محمد به تسلیم بدون جنگ آنان اعتنائی نمی‌کند و می‌گوید که قتل عام آنها را «خدا از فراز هفت آسمان صادر کرده» (۳۳). تا آنجا که اطلاع در دست است درباره‌ی کشتار جمعی این قبیله‌ی آیه‌ای خاص در قرآن نازل نشده اما می‌توان این جمله‌ی محمد را ملهم از کتاب دیگر آسمانی، یعنی تورات، تلقی کرد که در آنجا خدا خطاب به موسی می‌گوید چون با مردم شهری به جنگ در آمدی «آن را محاصره کن؛ و چون یهوه خدایت آن را به دست تو بسپارد جمیع ذکوراتش را به دم شمشیر بکش؛ لیکن زنان و اطفال و بهائم و آنچه در شهر بماند یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور» (۳۴).

ابن هشام می‌نویسد: تمامی مردم قبیله‌ی بنی قریظه، اعم از زن و مرد و بچه را دستگیر و اسیر کردند. «رسول خدا (ص) دستور داد آن‌ها را به مدینه بیاورند و ... زندانی کنند، سپس به بازار مدینه آمد و دستور داد در آنجا گودالهایی کنند. آنگاه مردانشان را - که ششصد یا هفتصد نفر بودند - و برخی تا نهصد نفر هم گفته اند، دسته دسته آوردند و در کنار آن گودالها گردن زدند» (۳۵).

ذکر این نکته شاید بی‌مورد نباشد که قبیله‌ی یهودیان بنی قریظه، پیش از اسلام هم پیمان طایفه‌ی غیر یهودی «اوس» بودند و قتل عام آنان از جانب محمد به قبیله‌ی «خزرج» که رقیب «اوس» بود واگذار شد و طبعاً این طایفه از کشتار جمعی هم پیمانهای سابق خویش ناخشنود بودند. طبری می‌نویسد: «وقتی افراد خزرج شروع به کشتن یهودیان مزبور کردند و رسول خدا (ص) و سایر مسلمانان نگاه می‌کردند که چگونه خزرجیان با خوشحالی آنها را می‌کشند و چون نگاه به صورت اوسیان کرد دید هیچگونه آثار خوشحالی در چهره‌شان دیده نمی‌شود. از این رو دستور داد باقیمانده‌ی آنها که دوازده نفر بودند، اوسیان بکشند. بدین ترتیب که هر یک از دوازده نفر را به دو نفر از اوس سپرد تا یکی از آنها ضربت اول را بزند و آن دیگری با ضربت (دوم) جانش را بگیرد» (۳۶). بدین ترتیب، دست اوسیان نیز علیرغم میلشان به کشتار هم پیمانان سابقشان آلوده شد.

در هر صورت پس از قتل عام مردان طایفه‌ی بنی قریظه، زنان و کودکانشان نیز به اسارت مسلمانان در آمدند و در بازار بردگان فروخته شدند. در تمامی روایات مربوط به این حادثه آمده است که در میان کشته شدگان یک زن نیز بود که او را به جرم اینکه سنگی بر سر یکی از مسلمانان انداخته و او را کشته بود قصاص کردند.

رسید و اسلام آورد اسلام او را پذیرفت» (۳۰). از کسانی نیز که با توصیه‌ی افراد متنفذ از مرگ به سلامت جستند یکی عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی (شیری) عثمان و یکی از کاتبان وحی بود. او به هنگام نوشتن آیه‌های قرآن گاه به محمد پیشنهاد می‌کرد تا بعضی کلمات را تغییر دهد و محمد در چند مورد پیشنهاد او را پذیرفت. به همین دلیل عبدالله در وحی بودن قرآن دچار تردید شد و راه ارتداد پیش گرفت. محمد پس از ارتداد او فتوای قتلش را صادر کرد، اما او به عثمان پناهنده شد. عثمان وی را در پناه خود گرفت و از محمد خواست که او را عفو کند. محمد پس از مدتی تردید و با ناراحتی فراوان، به ناگزیر از کشتن او درگذشت در حالی که اطرافیان حاضر را به شدت سرزنش می‌کرد که چرا وقتی او تردید خود را نشان میداده کسی از حاضران گردن عبدالله را نزده است (۳۱).

باید دانست که خشونت و حيله در برخورد با منافقان و یهودان و مشرکان تنها به قتل‌های فردی پنهانی محدود نمی‌شود بلکه کشتارهای جمعی نیز در دوران حاکمیت محمد وجود دارد که برخی از آنها در تاریخ اسلام بسیار برجسته شده‌اند. از آن جمله یکی داستان قتل عام افراد و بویژه سران قریش است که در جنگ بدر به اسارت لشکریان اسلام درآمدند. در یکی از کتابهای معتبر تفسیر در این باره چنین آمده است: «محمد پیامبر خدا (ص) در جنگ بدر عده‌ای از سران بت پرست قریش، از جمله عموی خود ابوطالب را اسیر کرد. پیامبر در باره‌ی سرنوشت اسیران قریش با اصحاب مشورت کرد. عمر بن خطاب به قتل آنها نظر داد و عبدالله رواحه، از انصار مدینه، نظرش بر این بود که آتشی عظیم در وادی برافروزند و اسیران را در آن آتش بسوزانند. اما ابوبکر بر این عقیده بود که آنان را در برابر فدیه آزاد کنند. او به پیامبر گفت: این‌ها خویشان ما هستند و به قبیله‌ی ما تعلق دارند. فرستاده‌ی خدا ساکت شد و فدیه را پذیرفت. در این هنگام بود که خدا آیه‌ای فرو فرستاد که در آن پیامبر و مسلمانان را سرزنش می‌کرد که جیفه‌ی حقیر دنیا را بر مصلحت نهائی اسلام، که عبارت از نابودی کافران و رهبران آنان است و موجب متزلزل شدن و ویرانی بنیان و گسیختگی بنای کفر می‌شود، ترجیح می‌دهند. خداوند متعال در این آیه می‌گوید: «ماکان لنبی ان یکون له أسرى حتی یسخر فی الارض. تریدون عرض الحیاط الدنیا و الله یرید الآخره (شایسته هیچ پیامبری نیست که اسیران داشته باشد، مگر آن زمان که زمین را از خون پرکرده باشد. شما متاع دنیا را خواهید و خدا سرای آخرت را برای شما می‌خواهد) (آیه ۶۷ سوره انفال) (۳۲).

ملاحظه می‌شود که آنجا نیز که محمد در قتل عام اسیران حتی خویشان خود، دچار تردید می‌شود (و یا از روی مصلحت و به خاطر دل ابوبکر، پدرزن پیر و مورد احترامش، به ظاهر پیشنهاد او را می‌پذیرد) خدا با تحکم و اتهام دنیاپرستی او را به انجام این کار محکوم می‌کند.

نمونه‌ی دیگر قتل عام مخالفان، کشتار ۷۰۰ نفر از طایفه‌ی یهودی بنی قریظه در ذیحجه‌ی سال پنجم هجرت است و در این ماجرا علی

و به فرمان پیامبر تن در داد. گفته شده است که علاوه بر آیهی بالا، آیهی ۹۳ سورهی مکی الانعام نیز دربارهی همین نظر نازل شده که مضمون آن چنین است: «کیست ستمکارتر از... آن کس که گفت من نیز همانند آیاتی که خدا نازل کرده است نازل خواهم کرد؟» و چنین کسی که «دربارهی خدا سخن به ناحق گفته و از آیات او سرپیچی کرده» به عذابی خوار کننده کیفر داده می‌شود = و من اظلم ممن افتری علی الله کذباً ... سمانزل ما انزل الله و لوتیری اذ الظالمون ... تجزون عذاب الهون بماکنتم تقولون علی الله غیر الحق... در مورد عقبه نیز نوشته‌اند وقتی محمد دستور قتل او را داد او از وحشت فریاد زد پس بچه‌هایم چه می‌شوند؟ فرمود: «النار» (۲۷).

اما علیرغم این سختگیریها و خشونتها گاه نیز اتفاق می‌افتاد که بعضی از کسانی که فتوای قتلشان صادر شده بود، پس از اسلام آوردن و معذرت‌خواهی از شخص محمد و یا به توصیهی فرد متنفذی، با رغبت یا به اکراه، مورد عفو قرار می‌گرفتند.

برای مثال، می‌توان از شاعری به نام «کعب بن زهیر» یاد کرد. توضیح آنکه برادر این شاعر به نام بجیر بن زهیر، که یکی از مسلمانان بوده، به او می‌نویسد که پیغمبر اسلام شاعرانیکه در هجا و مذمت او شعر گفته‌اند و او را آزرده‌اند دستور قتلشان را صادر کرده و برخی به قتل رسیده‌اند و هر کدام از آنها نیز ... که گرفتار نشده‌اند هریک به سوئی گریخته‌اند» و توصیه می‌کند که برای حفظ جان خویش یا تویه کند و اسلام بیاورد و یا به سوئی فرار کند و پنهان شود. کعب بن زهیر قصیده‌ای در ستایش محمد می‌سراید و برای برادرش می‌فرستد و او آن را به محمد نشان می‌دهد. برادر کعب نامه‌ای در پاسخ همراه با تذکرات محمد برای او می‌نویسد. نامه‌ی بجیر کعب را بیشتر می‌ترساند و چاره‌ای نمی‌بیند «جز اینکه به نزد رسول خدا بیاید و از رفتار سابق خود عذرخواهی کند و مسلمان شود. به همین منظور قصیده‌ای در مدح آن حضرت سرود» و در مدینه به کمک یکی از دوستان مسلمانش به محمد تقدیم کرد و او کعب را امان داد و از قتلش در گذشت (۲۸).

نمونه‌ی دیگر بخشودگی «وحشی» قاتل «حمزه» عموی پیامبر است. توضیح اینکه وحشی در جنگ احد، حمزه را به قتل می‌رساند و سپس به خواهش «هند» همسر ابوسفیان، که از حمزه کینه به دل داشته، سینه‌اش را می‌شکافد و جگرش را بیرون می‌کشد. از شنیدن خبر مثله شدن حمزه «پیغمبر صلی‌الله علیه و آله به خشم می‌آید و می‌گوید: اگر خداوند مرا بر آنان پیروز گرداند سوگند می‌خورم که جنازه‌ی سی تن از آنان را مثله کنم». اما خدا برای شکستن سوگند محمد و جلوگیری از خشونت او آیهی ۱۲۶ سورهی النحل را نازل می‌کند و به موجب آن پیامبر و مسلمانان را به تحمل و صبر فرا می‌خواند: «اگر عقوبت می‌کنید همانسان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده‌اند، و اگر صبر کنید برای صابران بهتر خواهد بود»، «وان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به؛ و لئن صبرتم لهو خیرالصابرين» (۲۹)، اما وقتی بعدها «وحشی» به حضور پیغمبر

داشتند) برای ترور ابی رافع برمی‌گزیند و به خیبر محل اقامت او می‌فرستد. این گروه از پنج تن جنگجوی ورزیده تشکیل می‌شد که «رسول خدا (ص) عبدالله بن عتیک را بر آنان امیر ساخت. این‌ها شبانه خود را به خیبر می‌رسانند و به عنوان خریدن خواربار داخل خانهی سلام بن ابی الحقیق می‌شوند، سلام در این موقع در بستر خواب بوده و این پنج نفر هرکدام ضربه‌ای به او وارد می‌آورند (و آخرین کسی که ضربه‌ی خود را فرود می‌آورد عبدالله بن انیس بود که شکمش را هم درید)» (۲۱).

گروه ترور پس از قتل سلام می‌گریزند اما چون هنوز از مرگ او صددرصد مطمئن نبوده‌اند یکی از افراد خود را برای تحقیق به قلعه باز می‌گردانند و او از دهان زن سلام می‌شنود که وی به مردم خبر می‌داده که سلام جان سپرده است. این فرستاده پس از بازگشت و حکایت ماجرا برای همراهانش می‌گوید: «بخدا کلمه‌ای برای من از این کلمه‌ای که شنیدم شیرین‌تر نبود» (۲۲). آن‌ها شبانه خود را به محمد رساندند و خبر قتل ابی رافع را به او دادند و او از خوشحالی فریاد زد «الله اکبر» (۲۳). طبری که این روایت را به نقل از راویان مختلف در تاریخ خود آورده به تفصیل بیشتری پرداخته و در ضمن از قول عبدالله بن عتیک اضافه می‌کند که در هنگام بازگشت از مأموریت خود از پله‌های خانهی ابی رافع افتادم و پایم ضرب دید و در موقع دیدار محمد، او به من گفت: «پایت را دراز کن و پایم را دراز کردم و دست بدان مالید و گویی هرگز آسیب ندیده بود» (۲۴).

البته کشتن مخالفان محمد در «مدینه‌النبی» به ترورهای پنهانی و توطئه آمیز منحصر نبود، بلکه در مواردی نیز پیامبر علناً حکم به قتل مخالفان صادر می‌کرد و حکم نیز در برابر عموم اجرا می‌شد. برای مثال می‌توان از قتل دونفر به نام‌های «نضر بن حارث» و عقبه بن ابی معیط» یاد کرد که پس از جنگ بدر و پیروزی لشکر اسلام بر مکیان اتفاق افتاد. این دو نفر از اسیران قریش بودند، که محمد در راه مدینه، با غضب و خشونت تمام، فرمان داد تا آنان را گردن بزنند.

نضر بن حارث از قریشیانی بود که با افسانه‌های ایرانی و یونانی آشنائی داشت و گناهش این بود که «در بعضی از جلساتی که محمد بر مردم قرآن می‌خواند و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد، پس از او در مجلس می‌نشست و از اساطیر مردم این دو سرزمین داستان‌ها نقل می‌کرد و سپس از حاضران می‌پرسید: «شما را به خدا، قصه‌ی کدامیک از ما بهتر بود؟» (۲۵). گفته شده است که نضر اسیر یکی از مسلمانان به نام مقداد بود و او طمع به فدیه داشت؛ از این رو به پیغمبر گفت این اسیر من است، یعنی حق من است و جزء غنایم. پیغمبر گفت مگر فراموش کرده‌ای که این پلید در باره‌ی قرآن گفته‌است «ما قرآن را شنیدیم. اگر بخواهیم مانند آن را خواهیم گفت زیرا این‌ها چیزی جز افسانه‌های کهن نیست. (قدسمعنا، لولنا مثل هذا، ان هذا الا اساطیرالاولین» (سوره مدنی الانفال آیهی ۳۱) (۲۶) و به دنبال این تذکر عتاب آمیز که مستند به وحی الهی هم بود، مقداد ناگزیر دم در کشید

یاران او به یثرب (مدینه) می‌گوید: «آمدن این مرد برای ما بلائی روی بلاهای دیگر بوده که سبب شد... (اعراب با ما دشمنی ورزند) و در نتیجه ما در فشار زندگی و مخارج روزانه برای خود و عیالاتمان قرار گیریم و به مضیقهای سختی دچار شویم» (۱۴). و پس از این سخنان از کعب می‌خواهد که در قبال گرو گرفتن شمشیرهای او و دوستانش به آنها پولی قرض بدهد و کعب این تقاضای او را می‌پذیرد.

ابن هشام می‌نویسد: «اینکه ابونائله نام اسلحه را به میان می‌آورد و پیشنهاد گرو گذاردن آن‌ها را کرد برای آن بود که هنگامی که با اسلحه پیش او می‌آیند ترسی از آن‌ها در دل کعب نیفتد» (۱۵). ابونائله ماجرا را برای چهار نفر دیگر بیان می‌کند و آن‌ها پنج نفری شبانه با محمد دیدار می‌کنند. «آن حضرت ایشان را تا قبرستان بقیع بدرقه کرد. سپس دست به دعا برداشته گفت: «بارخدا یا اینان را مدد فرما» (۱۶).

کعب بن اشرف آنچنان به برادر شیری خود اعتماد داشت که وقتی همسر تازه عروسی او را از باز کردن در به روی ابونائله، آنهم در هنگام شب، برحذر می‌دارد می‌گوید که او آنقدر به من علاقه دارد که «اگر مرا در خواب ببیند حاضر نیست بیدارم کند». ابونائله کعب را برای مذاکره به نقطه‌ای خارج از مدینه می‌کشاند. در میان راه دوبار دست به موی کعب می‌کشد و آن را می‌بوید و از عطر آن تعریف می‌کند ولی بار سوم موی او را محکم می‌گیرد و سرش را به عقب می‌کشاند و به همراهانش می‌گوید: «این دشمن خدا را بکشید». آن‌ها با ضربات شمشیر به جان کعب می‌افتند اما ابونائله برای اینکه خود در این کار خیر ثوابی برده باشد، آخرین ضربه‌ی کاری خود را بر او وارد می‌کند. ابن هشام از قول ابونائله نقل می‌کند که «یادم افتاد که در میان شمشیر من کارد تیز و نازکی است. فوراً آن را بیرون آورده و در شکمش فرو بردم و تا پائین شکافتم. با همان ضربات کعب از پا در آمد» (۱۷). وقتی ابونائله و یارانش در ساعات آخر «به مدینه رسیدند (محمد) منتظر خبر خوش بود» (۱۸) که اینان خیر کشته شدن کعب را به او می‌دهند، و یا به قولی پس از کشتن کعب «سر او را بریدند و .. هنگامی که به پیامبر رسیدند سر او را پیش پای پیامبر انداختند» (۱۹). در این حادثه یکی از این پنج تن به نام حارث در تاریکی شب با ضربه‌ی شمشیر یکی از همراهان به اشتباه زخمی می‌شود و «رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان به جای زخم حارث مالید و همان سبب بهبودی او گشت و آن‌ها نیز به خانه‌ی خود رفتند» (۲۰).

پس از کعب، یهودی دیگری به نام «ابی رافع سلام بن ابی الحقیق» – از هم پیمانان و دوستان قبیله‌ی اوس» – در تاریخ ۱۱ ذیحجه سال چهارم هجرت، به دستور محمد کشته می‌شود و گناه او نیز این بوده که حرفها و نظرات کعب را تأیید می‌کرده است. محمد برای حفظ تعادل میان دو طایفه‌ی بزرگ یثرب (اوس و خزرج)، این بار گروهی از طایفه‌ی خزرج را (که در گذشته با طایفه‌ی اوس دشمنی و در دوره‌ی جدید اسلامی برای تقرب به پیامبر رقابت

شروع بود) (۱۰) مأمور کشتن ابوسفیان رئیس قبیله‌ی قریش کرد ولی او پیش از انجام مأموریت لو رفت و گریخت. اما در راه بازگشت به مدینه یکی از افراد سرشناس مکه را به نام «عثمان بن مالک» با حيله می‌کشد و سپس چوپانی یک چشم را، که گفته بود دین اسلام را هرگز نخواهد پذیرفت، در خواب غافلگیر می‌کند که خودش می‌گوید «کمان خود را در چشم سالم او فرو کردم که از پشت سر در آمد». پس از آن نیز به دو تن دیگر از مردم مکه برخورد می‌کند که می‌خواهد آنها را اسیر کند اما چون آنها مقاومت می‌کنند یکی را می‌کشد و دیگری را به اسارت به مدینه می‌برد. طبری از قول همین عمرو می‌نویسد: چون به مکه به نزد محمد رسیدم «پیمبر در من نگرست و چنان بخندید که همه‌ی دندانهایش نمایان شد (از قرار معلوم محمد معمولاً در موقع خوشحالی به تبسم اکتفا می‌کرده و اینگونه خنده که دندانهایش آشکار شود استثنائی بوده) آنگاه ... مرا ستود و دعای خیر کرد» (۱۱).

از این گونه قتل‌ها و ترور‌ها در دوران ده‌ساله‌ی حاکمیت محمد در مدینه فراوان است. اما شاید بد نباشد برای نشان دادن کیفیت سنت رایج در «مدینه‌النبی» در مقابله با کسانی که نسبت به رفتارهای محمد و پیروانش معترض بودند دو مورد از این قتل‌ها با تفصیل بیشتری توضیح داده شود.

یکی از دو مورد، ترور شخصی به نام کعب بن اشرف، در سال سوم هجرت بود، و طبری تاریخ دقیق این قتل را ربیع‌الاول این سال ذکر کرده است. بنا به نوشته‌ی ابن هشام، کعب یکی از بزرگان قوم بنی نضیر، یکی از قبایل یهودی یثرب (مدینه) بود که پس از جنگ بدر که – در ۱۷ رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد و منجر به کشته شدن بسیاری از بزرگان قریش شد – در دلسوزی نسبت به این کشتگان و اعتراض علیه خشونت مسلمانان در این جنگ اشعاری سرود و در بعضی از اشعار خود نیز از عشق‌ورزی با زنان مسلمان سخن به میان آورد. ابن هشام می‌نویسد: «این جریان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی گران و ناگوار آمد. از این رو فرمود: آیا کسی هست که مرا از شر کعب بن اشرف آسوده کند؟» (۱۲). محمد بن مسلمه نامی داوطلب این کار شد اما بعداً دریافت که قتل کعب کار آسانی نیست و در نحوه‌ی اجرای این مأموریت دچار تردید شد. محمد او را مجاز ساخت که به هر نحو می‌تواند این کار را انجام دهد.

جریان از این قرار بود که «محمد بن مسلمه عرض کرد یا رسول الله ما برای انجام این کار ناچاریم سخنانی (برخلاف عقیده‌ی خود) بر زبان جاری کنیم. فرمود باکی نیست هرچه می‌خواهید بگوئید که برای شما جایز است» (۱۳). محمد بن مسلمه با چهار تن دیگر از قبیله‌ی «اوس»، که یکی از آنان ابونائله نام داشت و برادر شیری کعب بود، برای انجام این مأموریت می‌روند. ابونائله نزد کعب می‌آید و با سرودن اشعاری باب طبع او از وضع فلاکت بار مالی و درماندگی خود و خانواده‌اش، و همچنین چهارتن دیگر از دوستانش، سخن به میان می‌آورد و با اشاره به مهاجرت محمد و

دستور یا فتوای شخص پیامبر به صورت پنهانی همراه با توطئه انجام گرفته است.

ابن هشام یکجا در کتاب خویش (۲)، زیر عنوان «کسانی که رسول خدا دستور قتل شان را داد»، از هشت نفر نام برده که سه نفرشان زن هستند و از قضای روزگار، بیشتر آنان مردمی شاعر، و دو تن از زنان آوازخوان بوده‌اند که جسارت کرده و در مخالفت با بعضی کارهای پیامبر اسلام یا انتقاد از خشونت های مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان اعم از مشرکان یا یهودیان و مسیحیان موحد شعر سروده‌اند و یا سخن گفته‌اند.

در «تاریخ طبری» نیز که از قدیم‌ترین و معتبرترین منابع و مراجع تاریخ اسلام و زندگی پیامبر اسلام است، در یکجا از ابن اسحاق می‌نویسد که در سال هشتم هجرت و پس از فتح مکه «پیامبر به سران سپاه خویش گفته بود تا کسی به جنگشان نیاید با وی جنگ نکنند ولی تنی چند را نام برد و گفت اگر آنها را زیر پرده‌های کعبه یافتید خونشان را بریزید» (۳). هم او در جای دیگر در توضیح تعداد و نام این چند نفر، از قول یکی از معتبرترین تاریخ‌نگاران و محدثان اسلام به نام ابوعبدالله محمدبن عمرو واقدی (۱۳۰-۲۰۷ هـ.ق) عیناً می‌نویسد: «پیغمبر گفته بود شش مرد و چهار زن را بکشند» نام مردانی که در کتاب طبری آمده عیناً همانهایی است که در کتاب ابن اسحاق از آنان یاد شده ولی نام یک زن بر زنان واجب القتل که او یادداشت کرده افزوده شده است.

البته تعداد کسانی که پیامبر اسلام در زندگی خود دستور ترورش را صادر کرده به این افراد منحصر نمی‌شود و کسان بسیار دیگری نیز بوده‌اند که خیلی پیش از این تاریخ به فرمان او به قتل رسیده‌اند.

محمد معمولاً عادت داشت که وقتی از کسی کینه به دل می‌گرفت در هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مؤمن دورش جمع بودند اسم آن شخص را بر زبان می‌آورد و جمله‌ای ادا می‌کرد مثلاً مانند اینکه «کیست که کار این پلید را بسازد؟» یا «کیست داد مرا از این خبیث بستاند؟» (من لی بهذا الخبیث؟). آن وقت جماعتی از مسلمانان داوطلب می‌شدند و محمد گروهی چند نفره را از میان آن‌ها برای انجام مأموریت بر می‌گزید و یکی را به سرکردگی گروه می‌گماشت و در ضمن سفارش می‌کرد که برای کشتن شخص مورد نظر در صورت لزوم مجاز هستند به هر حیله و ناراستی و زیر پا گذاشتن رسوم و عادات و قوانین دست بزنند. محمد پس از اینها منتظر نتیجه‌ی کار می‌ماند و فرستادگان نیز پس از انجام مأموریت خویش بلافاصله به دیدار او می‌شتافتند و گزارش کار خود را به او می‌دادند. او نیز یا آنها را دعا می‌کرد و یا جایزه‌ای به قاتل می‌داد. برای مثال، در ذکر حوادث سال دوم هجرت در کتاب‌ها آمده است که یکی از فرستادگان محمد به نام «عبدالله‌نیس» مأمور می‌شود که برای کشتن یکی از مخالفان به نام «یسیرین زرام» به مکه برود. او غافلگیرانه یسیر را می‌کشد ولی خود او نیز در اثر ضربه‌ی عصای مقتول از ناحیه‌ی سر زخم برمی‌دارد. چون برای گزارش انجام مأموریت به مدینه برمی‌گردد محمد از آب دهان خود به سر او

می‌مالد که شفا می‌یابد. همین شخص بار دیگر به کشتن یکی دیگر از مخالفان محمد به نام «خالدبن سفیان هذلی» مأمور می‌شود و چون پیروزمندانه از مأموریت خویش باز می‌گردد رسول خدا عصائی به او هدیه می‌کند و می‌گوید «این عصا نشانه میان من و تو در روز قیامت است و همانا کمترین مردم در آن روز کسانی هستند که به عصا تکیه زده‌اند. (۴).

مثال دیگر، قتل یک پیرمرد ۱۲۰ ساله‌ی یهودی به نام «ابوعفک» است. این پیرمرد از ترور پنهانی و توطئه‌آمیز شخصی به نام «حارث بن صامت» متأثر شده، شعری در مذمت محمد می‌سراید. محمد به جزای همین گناه یکی از افراد قبیله‌ی او را مأمور می‌کند تا پنهانی و بصورتی توطئه‌آمیز او را به قتل برساند.

زنی به نام عصماء دختر مروان نیز از کسانی است که به همین ترتیب به قتل می‌رسد، عصماء که به قولی «زنی شاعر بود و زبان آور» (۵). پس از جنگ بدر و سپس قتل عام عده‌ای از یهودیان به فرمان محمد و همچنین کشتن «ابوعفک» ناراحت شده و به قول ابن هشام «منافق شده و در باره‌ی دیانت مقدس اسلام و عیبجویی مسلمانان اشعاری می‌گفت». محمد یکی از مؤمنان را به نام «عمیربن عدی» مأمور کشتن او می‌کند. عمیر شبانه به خانه‌ی او می‌رود و او را می‌کشد و چون فردا صبح به نزد محمد می‌رود و خبر می‌دهد که آن زن را کشته است، حضرت می‌گوید: «ای عمیر، خدا و رسولش را یاری کردی» (۶).

یکی دیگر شخصی است به نام رفاعمبن قیس - از طایفه‌ی بنی چشم - که طایفه‌ی دیگری به نام قیس را به مخالفت با محمد تحریک می‌کرده و محمد شخصی را به نام عبدالله‌بن ابی حدرد، مأمور می‌کند که رفاعه را بکشد و سر او را بیاورد که عبدالله این دستور را به صورت تمام و کمال اجرا می‌کند و به علاوه تعدادی شتر و گوسفند از اموال آن قبیله را نیز به غنیمت می‌گیرد. محمد در عوض این خدمت ۱۳ شتر از آن غنائم را به عبدالله می‌دهد که آن را به عنوان مهریه به زنی که می‌خواسته با او ازدواج کند بدهد (ص ۴۰۴ تا ۴۰۶ سیره‌ی ابن هشام).

دیگر از کسانی که محمد افتخار کشتن او را به علی بن ابی طالب داد شاعری معروف به نام «حویرثبن نقید» بود که به قول طبری، محمد را «در مکه اذیت می‌کرده» (۷) و بدتر از آن طبق روایت ابن هشام، شتر دختران رسول خدا فاطمه و ام کلثوم را هنگام مهاجرت از مکه رم داده و سبب شده که شتر آنها را به زمین بیندازد. (۸). علی بن ابی طالب این شاعر جسور را نیز طبق معمول با حیله و توطئه به قتل می‌رساند.

به جز این پس از جنگ بدر و پیروزی لشکر اسلام هنگامی که عده‌ای از اسیران قریش را به مدینه می‌بردند محمد دو تن از آنان را به نام‌های «عقبه بن ابی معیط» و «نصرین حارث» به علی سپرد و سفارش کرد که آنها را در میانه‌ی راه به قتل برساند و او نیز این فرمان را اجرا کرد (۹).

یکبار نیز محمد یکی از بزب بهادرهای مهاجر به نام «عمروبن امیه ضمری» را، که به قول طبری «در ایام جاهلیت مردی آدمکش و

نخستین ترورهای فردی سیاسی*

و کشتارهای جمعی در جامعه‌ی مدنی اسلامی

باقر مؤمنی

همه سو بر آنها کمین بگیرید. اما اگر توبه کردند و نماز گزارند و زکات دادند راه بر آنها باز گذارید که خدا آمرزگار و رحیم است (فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اعدوا لهم کل مرصد. فان تابوا و اقاموا الصلوه و اتوا الزکوٰۃ فخلوا سبیلهم. ان الله غفور رحیم).

نمونه‌ای از این حکم الهی را در زمان خودمان، در قتل عام زندانیان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در تابستان سال ۶۷ می‌بینیم که خمینی رهبر حکومت اسلامی ایران فرمان می‌دهد تا تمام زندانیان سیاسی را که به زعم او مخالف اسلام بودند، بجز کسانی که به اسلام و حکومت اسلامی اظهار اعتقاد و وفاداری می‌کنند، به قتل برسانند. او در مورد پاسخ استفتاء مسئولان مربوطه در مورد تعیین تکلیف زندانیان سیاسی، اعم از آنها که حکم محکومیت درباره‌شان صادر شده یا نشده باشد می‌نویسد: «در تمام موارد فوق هرکس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد، حکمش اعدام است»؛ و از آنها می‌خواهد که «سریعا دشمنان اسلام را نابود کنند» (۱) چنانکه دیده می‌شود در اینجا نیز، علی‌رغم خشونت و شدت عمل در برابر «دشمنان اسلام» در رحمت همچنان به روی کسانی که «بر سر نفاق نباشند» گشوده است.

یکی از کهن‌ترین کتاب‌های مربوط به تاریخ اسلام و زندگانی محمد کتاب معروف به «السیره النبویه» نوشته‌ی ابو محمد عبدالملک بن هشام است که بین سالهای ۲۱۳ تا ۲۱۸ هجری قمری در گذشته است. اصل این کتاب در واقع، ده‌ها سال پیش از ابن هشام به وسیله‌ی ابو عبدالله بن محمد بن اسحاق (۸۵-۱۵۳ هجری قمری)، که از استادان مسلم حدیث و تاریخ بوده برای منصور خلیفه‌ی عباسی نوشته شده و ابن هشام بعدها آن را با اندکی دستکاری «تهذیب» کرده است. این کتاب به علت قدمت و نزدیکی نگارش آن به زمان زندگانی پیامبر اسلام و همچنین صحت و دست اول بودن مطالب آن مورد تأیید تمامی محققان اسلامی است که البته برخی از آنان بر اساس سلیقه و معتقدات خویش بر بعضی مطالب آن «اما و اگر» آورده‌اند.

در هر صورت یکی از مطالبی که در این کتاب، و سایر کتاب‌های تاریخی اسلام آمده و هیچیک از محققان فرقه‌های گوناگون اسلامی در اصالت آن تردید نکرده و همگی آن را مورد تأیید قرار داده و بر آن تأکید ورزیده‌اند قتل مخالفان محمد و اسلام است که به

یکی از بحث‌هایی که این روزها میان اصلاح‌طلبان اسلامی و طرفداران اسلام اصیل، یا به قول خودشان اسلام ناب محمدی به صورت داغی مطرح است مسئله‌ی اعمال خشونت نسبت به غیر مسلمانان از یک سو و رأفت و تساهل در اسلام از سوی دیگر است و یکی از وجوه این بحث، بگو مگوهایی است که در باره‌ی قتل‌های سیاسی پنهانی و توطئه‌آمیز مخالفان حکومت اسلامی، یا به اصطلاح معروف «قتل‌های زنجیره‌ای»، در جبهه‌ی وسیع صاحب‌نظران اسلامی در گرفته‌است.

شاید ذکر این نکته نا بجا نباشد که در شرایط فکری حاکم امروز بر جامعه‌ی ایران، اوضاع چنان به سود نظریه‌ی مدارا و تسامح است که طرفداران اسلام اصیل با همه‌ی جسارت و شجاعتی که از خود در بیان عقیده‌ی اسلامی‌شان نشان می‌دهند چندان به صراحت در مورد قتل‌های سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی، که به صورت پنهانی و توطئه‌آمیز صورت گرفته، سخن نمی‌گویند و عاملان اصلی این قتل‌ها نیز نه تنها از کار خود آشکارا دفاع نمی‌کنند بلکه می‌کوشند تا نقش خویش را در پرده نگاه دارند، در حالیکه طبق اسناد و روایات دست اول و خدشه ناپذیر تاریخی و حتی بسیاری از احکام قرآنی، این گونه قتل‌ها یکی از سنت‌های جاری مدینه‌النبی یا به قول اصلاح‌طلبان امروزی «جامعه‌ی مدنی اسلامی» است که در اصل به خود پیامبر و حاکمیت اسلامی در زمان او باز می‌گردد و مسلمانان واقعی حتی با وجود مواجهه با خطرات احتمالی، در اجرای دستورات آن حضرت در اینگونه موارد به یکدیگر پیشدستی می‌کرده‌اند. نکته‌ی دیگری که ذکر آن لازم است اینست که فرامین پیامبر اسلام مبنی بر قتل اشخاص در اساس با استناد و با اتکاء به وحی آسمانی و دستورالعمل‌های قرآنی انجام می‌گرفت که یکی از آنها آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی مکی الفتح و در روزهای آخر سال هفتم و اوایل سال هشتم هجری و در اوج قدرت فرمانروائی محمد بر مدینه و مکه نازل شده و آن اینست که " محمد پیامبر خدا و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با خودی‌ها مهربانند" (محمد رسول الله و الذین امنو معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم) و همچنین آیه ۵ سوره مدنی «التوبه» است که در آن خدای اسلام صریحاً و بدون هیچ ابهامی فرمان می‌دهد که «... مشرکان را در هرکجا بیابید بکشید و آن‌ها را بگیرید و محاصره‌شان کنید و از

خورشید را بگو:
در ما
هنوز
خون سحر جوش میزند

خاوران

شماره ۱۰ تابستان ۱۳۸۱

| | |
|----|--|
| | به کوشش : خسرو خرم‌دین |
| | مدیر اجرایی |
| | و : بابک یزدی |
| | صفحه آرائی |
| | امور فنی : حمید آفیمی زاده |
| | با سپاس از همیاری فرید آری |
| | ناشر : سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران |
| ۲ | نخستین ترورهای فردی ... |
| ۹ | فلسطین همانا اسم شب است |
| ۱۱ | فراسوی کشتار |
| ۱۴ | درباره‌ی حرکت های تروریستی ... |
| ۱۷ | یکی از هزاران |
| ۱۸ | محاكمه‌ی سران رژیم |
| ۲۱ | آخر بازی |

درج مطالب در خاوران لزوماً به مفهوم تأیید نقطه نظرات نویسندگان آنها نیست

Organization for the Defense of Political Prisoners of Iran

(ODPP)

Mailing Address: P.O. BOX 301, STN "D" Toronto, Ontario M9A 4X3, Canada

www.khavaran.com

Email : khavaran@khavaran.com

چند تصویر

* در زندان گوهر دشت زندانیان سیاسی (شب جمعه ۷ مرداد ۶۷) داود لشکری، مسؤل زندان را دیده بودند که با فرقون، طناب به ساختمانهای سوله مانند می‌برده است. ۰۰۰

ظهر سر نهار صدایش زدند. شب خواب از چشم ما ربود. می‌بستی، شاید خواب به سراغت کدام خواب. وقتی به هر گوشه‌ی نگاه صمیمی را از پشت عینک چهره‌ی مغرورش از آستانه‌ی در

بندشان دیده بودند که پاسداران نداشتند، در فرقونی تلنبار کرده

سرهای پرشور بسیاری که تا دو امید داشتند روزی آزاد شوند، و دست آلوده، نفس زنان و خسته گرفته‌اند، از چال کردن آخرین گشته‌ند.

دارها و دسته‌ای دیگر به شستن

هفت سال مرا از کرج به اوین دخترم کی آزاد می‌شود؟ گفتید: را بدهید، تنها لباسهایش را

خانه مان آویزان می‌کنم، تا



* صبح با ما صبحانه خورد. هنگام جای خالی‌ش گوشه‌ی سلول خواستی بخوابی، پلکهایت را می‌پساید و لختی آرام شوی. اما سلول چشم می‌دوختی آن دو می‌دید که با لبخندی تلخ بر خارج می‌شود؟

در زندان اوین، زندانیان از پنجره‌ی دمپایی‌هایی را که دیگر صاحبی و می‌برند.

پایان شهریور ۶۷ است. اینک ماه پیش، پس از سالها اسارت، آرام غنوده‌ند. جلادان اسلامی، دل از بار سنگین ننگی که به دوش دسته‌فرزندان دریا دل مردم باز عده‌ای از آنها با عجله به برچیدن خونها مشغولند.

*مادر لباسها را گرفت و گفت: کشانیدید و هر بار که پرسیدم، بزودی. حالا بی‌آنکه نشانی گورش تحویل می‌دهید؟
لباسهای او را بر آستانه‌ی در یادمان نرود شما با ما چه کردید!

(ازمیان اولین دسته اطلاعیه‌های سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران، منتشره در تابستان ۱۳۷۵)

خاوران

شماره ۱۰ تابستان ۱۳۸۱

خاوران تنها گورستان دسته جمعی ایران نیست؛ شناخته ترین آنها است

فصلنامه‌ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران

با آثاری از:

سمیر امین

تراب حق شناس

محمود درویش

ادوارد سعید

احمد شاملو

ثریا شهابی

باقر مؤمنی

